

استخراج الگوی توسعه اقتصادی در اسلام از راه شبیه سازی ایده نیازهای اساسی

دکتر حسن سبحانی - استادیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

۱. چکیده

گرایش به توسعه اقتصادی نیروی است شکست ناپذیر که امروزه خواه ناخواه با از بین بردن موانع تلاش می کند راه خود را برای رسیدن به مقصود بگشاید. اقتصاددانان با ارائه شیوه ها و شرایط و راهکارهای تجربه شده و مورد نظر در هسته مجموعه ای هستند که اعتلای کارآئی توسعه با عنایت به ویژگی های انسانی را جستجو می کنند. در این میان اسلام به عنوان دینی که مبتنی بر فطرت انسان احکام و راهبردهای خود را مطرح می سازد برخوردار از چنان ادبیات غنی و واقع بینانه و نگرش های اصولی به انسان است که قائلین خود را به سلاح پویائی و به انگیزه تغییر جهان هستی به منظور بهره مندی از منابع و امکانات بالفعل محدود در امر تولید تجهیز می نماید و او را در بستری از سازندگی و تلاش برای ایفای وظایف فردی و جمعی خود، درحالی که مختار و آزاد است چنان موظف و مسئول می نماید که گویی چنانچه دست به تلاش برای تغییر چهره جهان در راستای غلبه بر فقر و تمهید شرایط بروز و ظهور استعدادهای بالقوه منابع انسانی و مادی نزنند به تکلیف الهی خویش عمل نکرده است. اسلام برای عملی شدن این هدف مهم خویش در دوران کوتاه حاکمیت خود در صدر اسلام از طریق وضع قوانین و ضوابط نظری و تشویق و تکلیف به عملی کردن آن ضوابط

شماره ۱۲۰ - ۱۱۹ / صفحه ۱۹۸

نشان داده است که مسیر توسعه را از طریق فقرزدائی و بوسیله افزایش کارآئی و بهره وری انسان هائی که فاقد امکانات تغذیه، بهداشت، آموزش و اشتغال و... هستند جستجو می کند. این راهکار دینی می تواند جامع و دربردارنده مجموعه تلاش هایی قلمداد شود که در یکی دو دهه اخیر تحت عنوان ایده نیازهای اساسی ذهنیت کسانی را که دغدغه توسعه از طریق تأمین نیازهای اساسی انسان ها را دارند تشکیل داده است.

۲. روش توسعه اقتصادی

در اینکه توسعه چیست، بحث های زیادی مطرح است تا جایی که جرالدمی یر (Gerald M. Meier) می گوید ساده تر است بگوئیم توسعه اقتصادی چه چیز نیست. اما تعریف توسعه، موضوع مورد علاقه ما در این مقاله نمی باشد. بیشتر برآن هستیم تا برخی شرایط و روش های اتخاذ شده یا توصیه شده برای نیل به توسعه یافتگی را برشماریم و علل را تا حدودی تبیین کنیم و لذا اجمالاً بر این تعریف اعتبار می کنیم که «توسعه اقتصادی جریانی است که از طریق آن درآمد سرانه حقیقی يك کشور طی يك دوره زمانی طولانی افزایش

۱. استراتژی بولی که به موجب آن کارآ کردن تخصیص طریق بوجود آوردن بازارهایی با کارکرد بهینه مورد توصیه
 ۲. استراتژی توسعه نگاه به بیرون که می‌تواند به اقتصاد باز تعبیر شود؛
 ۳. استراتژی صنعتی شدن که در آن گسترش سریع بخش ابزار نیل به رشد واقع می‌شود؛
 ۴. استراتژی انقلاب سبز که در آن رشد کشاورزی در مرکز توسعه قرار دارد؛
 ۵. استراتژی توزیع مجدد درآمدها که عکس‌العملی استراتژی‌های پیگیر رشد می‌باشد و بر اتخاذ سیاست‌ها گروه‌های کم درآمد جامعه تأکید دارد؛
 ۶. استراتژی سوسیالیستی که در آن مالکیت عمومی بر تولید شکل غالب را در نظام اقتصادی دارد.^۷
- منطقاً هر يك از استراتژی‌های یاد شده در پی آن است برداشت خود به توسعه اقتصادی نائل شود و برای انسان‌دو کارائی و ارتقاء سطح زندگی و اعتماد به نفس و از خودبی‌فراهم نماید. بدیهی است که موضوع جابجائی روش‌ها و اسطه در مقاطع مختلف زمانی می‌تواند عاری از اشکال باشد زیرا استراتژی و امداد وجود شرایط و مقتضیاتی است که درصو تسهیل‌کننده اجرای آن استراتژی توسعه است.

۳. درباره اسلام

اسلام به عنوان دین خاتم و کامل^۸ نوعی جهان‌بینی پویا خویش عرضه می‌دارد و آنان را برخوردار از چنان عقایدی چشم‌انداز زندگانی فردی و اجتماعی مسلمانان ارزشمند و متناسب با آن جهان‌بینی و عقاید اسلامی منطبق بر فطر بهره‌مند می‌شود. انسان به عنوان یکی از اساسی‌ترین عو برخوردار از ظرفیت علمی بسیار بالا^۹ خلیفه خداوند بر موجودی برگزیده است^{۱۰} و برای آبادانی زمین مأموریت مسئول است. آنچه را در طبیعت یافت می‌شود برای او آفرید، تسخیر اوست^{۱۱} و از آنجا که هدف از خلقت انسان اطاعت بزرگ و پرستش اوست^{۱۲} لذا بی‌نهایت طلب است و خواست پایانی نیست و این است که جز با یاد خدا آرامش نمی‌گردد جهان‌بینی توحیدی که اسلام ارائه می‌کند، جهان از حکیمانانه پدید آمده است^{۱۳} و يك قطبی و تك محوری است^{۱۴} اوئی و به سوی اوئی دارد^{۱۵} و قطع يك لحظه عنایت پرورد

می‌یابد مشروط به اینکه تعداد افراد زیر خط فقر مطلق افزایش نیابد و توزیع درآمد هم نابرابرتر نشود.^{۱۶}

جان کنت گالبرایت (John Kenneth Galbraith) از اقتصاددانان مکتب نهادی بر آن است که «آدام اسمیت، مالتوس، بنتام و کارل مارکس بنیان‌گذاران سیستمهای وسیع اقتصادی بودند و می‌خواستند شرایط و عوامل اصلی و اساسی ترقی و تکامل جوامع را دریابند و بیان کنند. بهمین سبب برای بررسی‌های خود حدود معینی نمی‌شناختند. این پیشروان مطالعات علمی در مورد مسائل بسط و توسعه عوامل متعددی را در این زمینه مؤثر می‌دانستند از قبیل اصول يك حکومت صحیح، علل و عوامل محرکه فعالیت انسان، اثرات تعلیم و تربیت در رفتار اجتماعی، مبنای نفع شخصی، نتایج رقابت یا انحصار در بازارها، روابط گروهها و طبقات اجتماعی».^{۱۷}

وی با نارسا دانستن مطالعات معاصران که ناظر به بررسی‌های خرد و جزئی است اعتقاد دارد که مشکل توسعه اقتصادی هم در همین تفاوت در دیدگاههای روش‌شناختی است. وی معتقد است ابتدایی‌ترین شرایط توسعه اقتصادی ایجاد يك دستگاه صحیح و صالح و منظم اداری و تربیت گروهی نخبگان اجتماع است که قادر به گرداندن چرخ‌های کشور باشند. سپس باید توده‌های مردم را بیدار کرد تا در کار توسعه اقتصادی شریک و سهیم باشند و روش‌های جدید علمی و فنی را بپذیرند. باید تعلیم و تربیت را توسعه داد تا گرایش به ترقی در دلها پدید آید. توسعه اقتصادی واقعی مستلزم همکاری توده‌های مردم است.^{۱۸}

نورمن س. بوکانان (N.S. Buchanan) نیز معتقد است ادراك مفاهیمی همچون «عضو جامعه - دولت و حکومت اصول مالکیت خصوصی و ابتکارات و استقلال فردی و مفهوم اینکه آموزش و دانش و بینش در حقوق شخصی انسان مقامی ارزنده دارد» شاکله اقتصادی، سیاسی دنیای توسعه‌یافته را می‌سازد.^{۱۹}

کیندل برگر (H. Kindleberger) معتقد است که زمینه خانوادگی، تعلیم و تعلم، تجربه حرفه‌ای و محیط جاری اجتماعی شکل دهنده چگونگی تلقی فرد از خودش، تغییر، رشد و دیگر مردمان است و این عوامل شکل گرفته، بر رفتار پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و فعالیت کارآفرینی و کارایی مدیریت سازمان‌های کوچک و بزرگ تأثیر می‌کند و به همین جهت است که بسیار با ارزش است این عوامل غیر اقتصادی مؤثر بر توسعه اقتصادی فهم شود.^{۲۰}

کیت گریفین (Keith Griffin) با طبقه‌بندی استراتژی‌های اتخاذ شده توسط کشورهای مختلف برای نیل به توسعه در نیم قرن اخیر بر آن است که می‌توان به شش استراتژی مشخص در این زمینه اشاره کرد که عبارت است از:

می‌کنیم:

- روش پیامبر درباره بیت المال این بود که در نخستین فرصت آن را در میان طبقه مستمند قسمت می‌کرد و از نگهداری طولانی بیت المال خودداری می‌ورزید. از این نظر وقتی در بستر بیماری به خاطر آورد که دیناری چند تقسیم نشده دارد فوراً آن را خواست و دستور داد که امیر مؤمنان آن‌ها را میان فقرا قسمت کند.^{۲۵}

- علی علیه السلام همواره جامه خشن دربرمی‌کرد و غذای ناگوار می‌خورد؛ روی زمین خودش کار می‌کرد و از آن چشمه‌ها و قنات‌هایی جاری می‌ساخت و سپس همه را در راه خداوند انفاق می‌کرد؛ پولی را که به دستش می‌رسید بین فقرا و مساکین و در راه خدا خرج می‌کرد و با این وصف از کارگزارانش در شهرها می‌خواست که مانند او عمل کنند یا دست کم به او تشبیه کنند.^{۲۶}

- علی علیه السلام به فرمانداران خود می‌نوشت پیش از اینکه به فکر وصول خراج باشید بر آن شوید که زمین را آباد و وسائل کشت و زرع و بالا بردن سطح تولید و محصول را فراهم سازید. همچنین به عامل خراج نوشت که: وسیله کار برزگر و لباس تابستانی و زمستانی و خوراک عائله او را برای وصول خراج مگیر و بفروش؛ خداوند ما را فرمان داده از زیادت حاجت مردم خراج بستانیم.^{۲۷}

همچنین، اسلام در خصوص کسب آموزش،^{۲۸} حفظ تندرستی،^{۲۹} مذمت بیکاری،^{۳۰} توزیع مجدد درآمد از طریق انفاق،^{۳۱} وقف،^{۳۲} وصیت به ثلث اموال،^{۳۳} رعایت حال فقرا و تهیدستان حتی اگر از سایر ادیان باشند،^{۳۴} مالکیت ناشی از کار،^{۳۵} زنده کردن امتی از طریق احیای یک فرد،^{۳۶} تقبیح زندگی مسرفانه و تجمل‌آبانه،^{۳۷} وظیفه دولت برای رسیدگی به امور محرومان^{۳۸} تأکید بسیار دارد.

توجه و مداخله در آنچه آمد به خوبی بیانگر آن است که اسلام از طریق بوجود آوردن شرایط تغذیه کافی و تأمین امکانات بهداشتی و سلامتی و آموزشی و همچنین زمینه‌سازی برای به کار گرفتن منابع درجای بایسته خود به امکان پس‌انداز و انباشت سرمایه کمک نموده انسان‌های محروم و تهیدست را دارای کارآئی لازم برای برخوردارگی از درآمد ناشی از فعالیت خویش می‌سازد و بدین ترتیب به توسعه منابع انسانی همت می‌گمارد. یعنی انسان را به عنوان یکی از مهمترین عوامل تولید به صورتی دارای قابلیت و آموزش دیده وارد می‌سازد و بدین ترتیب امکان بهره‌برداری بیشتر از سرمایه‌های فیزیکی را فراهم می‌کند.

۵. شبیه‌سازی توسعه به روش اسلام با ایده نیازهای اساسی

تجربه توسعه اقتصادی با تأکید بر سرمایه فیزیکی در دهه ۱۹۶۰

نشان داد که ثمرات رشد اقتصادی به طبقات پائین نرسیده و ضمن اینکه رشد تولیدات رو به فزونی گذاشته، فقر و توزیع نابرابر درآمدها نیز از ثمرات این شیوه پرداختن به توسعه اقتصادی بوده است. بدین سان در خصوص ماهیت و چیستی توسعه پرسشهایی مطرح شد. از جمله دادلی سیرز (Dudley Seers) می‌گوید پرسشهایی که پیرامون توسعه یک کشور مطرح می‌شود عبارت است از اینکه در خصوص فقر چه اتفاقی افتاده است؟ در خصوص بیکاری چه؟ و بالاخره در خصوص نابرابری، ثمرات تلاشهای معطوف به رشد و توسعه چه بوده است؟^{۳۹} اگر این سه مورد کاهش یافته باشد، در آن صورت بدون تردید می‌توان از مرحله‌ای از توسعه برای کشور مورد نظر صحبت کرد. اما اگر یکی یا هر دو یا هر سه از این مقوله‌ها بدتر شده باشد، نمی‌توان از توسعه صحبت کرد حتی اگر درآمد سرانه افزایش یافته باشد. بر این اساس در سالهای دهه ۱۹۷۰ جستجوی استراتژی جدیدی برای توسعه که در آن رشد همراه توزیع مطرح باشد از طرف سازمان بین‌المللی کار مطرح شد (۱۹۷۲) و تلاش‌های بعدی به آن معطوف گردید که چگونه تضاد بین رشد اقتصادی و توزیع مجدد درآمدها را به حداقل برسانند و در این ارتباط پیشنهاد مصرف کردن سالیانه دو درصد از تولید ناخالص ملی برای سرمایه‌گذاری در اموری که به افزایش بهره‌وری و درآمد فقرا، هم از طریق مزد و هم از طریق خود اشتغالی آنان، بینجامد مطرح گردید.^{۴۰} این تلاش‌ها همراه با گزارش سال ۱۹۷۵ «بنیاد داگ‌هامرشولد» که بر تأمین نیازهای اساسی به عنوان نخستین اولویت سیاست توسعه تأکید داشت زمینه را فراهم ساخت که در گزارش دبیرکل سازمان بین‌المللی کار به کنفرانس جهانی اشتغال در سال ۱۹۷۶ تأمین چهار مقوله زیر به عنوان نیازهای اساسی که باید تا سال ۲۰۰۰ حاصل شود پیشنهاد گردد:

- حداقل غذا، مسکن و پوشاک برای مصرف شخصی یک خانوار؛
- دسترسی به خدمات ضروری مثل آب آشامیدنی، حمل و نقل، بهداشت، تندرستی و تعلیم و تربیت؛

- وجود شغل برای هر کس که قادر و مایل به کار کردن است؛
- ارضای نیازهای کیفی تر از قبیل محیط زیست سالم و انسانی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌هایی که بر زندگی و معاش مردم و آزادی‌های فردی تأثیر می‌گذارد.

معرفی و ارائه شاخص فیزیکی کیفیت زندگی (PQLI) که توسط موریس و لایزر (Murriss & Liser) ارائه شد، در بردارنده امید به زندگی در سن یک سالگی، مرگ و میر نوزادان و سواد بود. استری تن (Streeten) (۱۹۸۱) نیز امید به زندگی در بدو تولد را مطرح کرد و بالاخره هیکس و استری تن (Hicks & Streeten) (۱۹۷۹) شش نیاز اساسی یعنی سلامتی، تعلیم و تربیت، غذا، آب، بهداشت و مسکن را

به اهداف وامی دارد که هیچ جای شبهه‌ای برای رکود و غفلت تخصیص در امکانات و منابع لازم باقی نمی‌گذارد و هدف اقتصادی را به عنوان بستری برای نیل به اهداف دینی در چارچوب انسان مسلمان پرفروغ می‌سازد.

۴. شیوه عملی اسلام در خصوص توسعه

بررسی چگونگی مواجهه اسلام با نظام اقتصادی - عصر خود در صدر اسلام که بخاطر معیشتی بودن افراطی آن بودنش از امتیازات معطوف به شرایط اقتصادی پیشرفته امر منطقی در بردارنده مجموعه‌ای از انسان‌های فقیر و نیازمند بود نشان دهنده آن است که اسلام رفع فقر و مسکنت را به عنوان عمده‌ترین اهداف خویش در عرصه نظام اقتصادی آن روزگار و پیگیری کرده است. و در این ارتباط نه تنها نصوص متعدد بیانگر نگرش منطقی و عالمانه اسلام به رفع محرومیت و فقر و است که سیره عملی پیشوایان بزرگ اسلام اسوه و الگوی بر در مواجهه با این پدیده شوم و ویرانگر است که زمینه رشد است بالقوه و بالفعل را سد می‌نماید و انسان‌ها را از کارآئی بایست مستحق آن هستند باز می‌دارد و در عین حال از آن جهت که اند عالم بی‌خبری و جهالت باقی می‌گذارد، امکان استفاده از طبیعی را هم از وی سلب می‌کند.

دین مبین اسلام از جهت نظری با اعلام این معنی که فایز بزرگ است^{۲۹} و مردن بهتر از فقر است^{۳۰} و اینکه فقر می‌تواند سلب شخصیت فقیر شود^{۳۱} و اینکه باید برای حفظ آبرو و انسانی از ناحیه ابتلا به سختی و تنگدستی از خداوند متعال گرفت^{۳۲} مشی خود را در جهت آماده ساختن ذهنی جامعه اسلام محو عوامل و شرایط موجد و مبقی فقر که همانا توسعه نیافتگی مطرح می‌سازد.

اسلام مبانی نظری معطوف به رفع عملی فقر را نیز کاملاً کرده است. در اسلام مصارف خمس به گونه‌ای معین گردیده است در واقع بخشی از توزیع مجدد درآمدها بین محرومان را مطرح می‌کند. همچنین، در تعیین مصارف زکوة مطرح شده است که زکوة فقیران و عاجزان، متصدیان امور صدقات، تألیف قلوب (متمایز بیگانگان به دین اسلام)، آزادی بندگان، قرض داران، در راه به راه ماندگان است.^{۳۳}

در سیره عملی پیامبر بزرگ اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام قاعده به میزان بسیار زیادی دیده می‌شود که به چند نمونه آن:

جهان به منزله نابود شدن و نیستی آن است. جهان بر این باور يك واقعیت متغیر و متحرک است و لذا يك حدوث مستمر است و پیوسته در حال خلق شدن می‌باشد.^{۲۹} اجزای جهان با این وضع تسبیح کنان^{۲۲} به جانب خداوند شناورند.^{۳۳} همچنین، در جهان بینی اسلامی جهان از نظام متقن علی و معلولی برخوردار است و فیض پروردگار و تقدیر او تنها از مسیر علل و اسباب خاص جریان می‌یابد^{۲۲} و در کنار این نظام علت و معلولی بر جهان مجموعه‌ای از سنن و قوانین لایتنجیر حاکم است^{۲۵} که لازمه آن است. در این نگرش جایی برای خرافات و انتساب جهل و نادانی انسان نسبت به حوادث جهان، به پروردگار و نیروهای موهوم وجود ندارد و از جمله سنت‌های الهی که قرآن کریم متذکر آنهاست پیروزی نهایی حق بر باطل است و وعده داده شده است که حق و اهل حق پیروز هستند^{۲۶} سنتی که روح امید و حرکت و مبارزه با هرگونه مظاهر شرک و کفر و ظلم را در جامعه اسلامی همواره زنده نگه می‌دارد.

همچنین از سنت‌های تغییرناپذیر الهی آن است که سرنوشت هیچ قومی به دست خداوند تغییر نمی‌کند مگر آنکه خود آن مردم به تغییر سرنوشت خویش بپردازند.^{۲۷} این سنت قاطع غیرقابل تحویل و تغییر در بردارنده سه اصل قانون علت و معلول عمومی، ضرورت علت و معلول و سنخیت علت و معلول است که به همراه اصل منتهی شدن همه جهان هستی به يك علت العلل که خداوند بزرگ است ارتباط و پیوستگی قاطع بین همه حوادث جهان را نتیجه می‌دهد.^{۲۸}

در جهان بینی اسلامی زمین و آسمان به حق و به عدل برپاست^{۲۹} و عدل به مفهوم اجتماعی هدف نبوت و به مفهوم فلسفی مبنای معاد است.^{۳۰} عدل از صفات خداوند است^{۳۱} و مخالف آن یعنی ظلم و ستم از حضرتش تنزیه شده است.^{۳۲} جهان موزون و متعادل است.^{۳۳} عدل الهی هم که درباره خداوند و هم درباره بشر صدق می‌کند عبارت است از رعایت استحقاق‌ها و عطا کردن به هر ذی حقی آنچه را استحقاق دارد.^{۳۳}

انسان در این جهان بینی مختار و آزاد است و هیچ جبر و ضرورتی اختیار او را سلب نمی‌کند^{۳۵} و او مسئول خویشتن و جامعه خویش است.^{۳۶} زندگی او در این جهان به پایان نمی‌رسد بلکه جهان ابدیت و جاودانه دیگری است که پس از مرگ فرا می‌رسد. جهانی که در آن هر انسانی آنچه را در دنیای مادی کشته است می‌درود^{۳۷} و در آن ذره‌ای از آنچه انسان از قبل فرستاده است (مراد زندگی دنیوی است) کم و کاست نمی‌شود^{۳۸} و به او داده می‌شود.

چنین ادراکی از جهان و هستی و انسان هر مسلمانی را چنان به مجهز شدن به ارکان توفیقی و کوشش و تغییر جهان در راستای حصول

پیشنهاد نمودند.

دقت در تمامی تلاش‌هایی که در ارائه استراتژی توسعه براساس تأمین نیازهای اساسی در سالهای دهه ۷۰ و ۸۰ صورت گرفته، نشان‌دهنده آن است که عمده‌ترین چیزهایی که اسلام در نصوص و در شیوه عملی رهبران خویش به رفع آنها همت گماشته، همان‌هایی است که امروزه به عنوان نیاز اساسی با شاخص بندی و شیوه بیان تکمیلی مطرح گردیده است. لذا بسیار منطقی است که استنتاج شود آنچه را بشر پس از تجارب طولانی ارزشمند در جریان توسعه دریافت کرده است، دین مقدس اسلام در تجربه تاریخی خویش مؤید و مروج آن بوده است و البته به نظر می‌رسد این مشابهت به لحاظ اقتصادی نیز کاملاً قابلیت توجیه و دفاع دارد زیرا ما را با عرضه نیروی کار انسان‌هایی کارآمد مواجه می‌کند که مقدماً به تقاضای کل می‌افزایند و بعدها به افزایش عرضه کالاها و خدمات از طریق دستیابی به کارآئی بالاتر اهتمام می‌ورزند.

۶. نتایج

بنابرآنچه آمد، بر این مهم که توسعه اقتصادی در گرو و مستظهر به شرایط و ویژگی‌ها و مقتضیات محیطی است که در آن شکل می‌گیرد، تأکید گردید و مشخص شد اسلام دینی است که نه تنها همه قابلیت‌های لازم را برای توسعه اقتصادی در خود دارد بلکه اصولاً گسترش اسلام همان توسعه جامع است. اسلام توسعه اقتصادی را با افزایش کارآئی و بهره‌وری انسان‌های زیرخط فقر و کسانی که به هر دلیل در عرصه فعالیت‌های اقتصادی دچار فقدان یا کسر درآمد هستند دنبال می‌کند و ابزارهای لازم ذهنی و عینی برای اعمال این مهم توسط آحاد مردم را معرفی می‌نماید به گونه‌ای که می‌توان گفت انسان‌ها از طریق مشارکت عمومی در رفع فقر عوامل انسانی تولید، در واقع نه تنها خودشان در توسعه اقتصادی مشارکت دارند بلکه به فراهم شدن عوامل لازم برای وارد کردن مجموعه انسان‌های غیر برخوردار از عوامل تولید و مشارکت دادن آنان در عرصه‌های تولیدی نیز کمک کرده‌اند. این روش اسلام احتمالاً کمال روشی را حائز است که ایده نیازهای اساسی در یکی دو دهه گذشته اندک‌اندک به ضرورت تأمین و پیمایش بخشی از آن توفیق یافته است.

یادداشت‌ها و پاورقی:

1. Leading Issues in Economic development, p. 5

۲. همان مأخذ - صفحه ۶

۳. روش‌های توسعه اقتصادی - صفحه ۴
۴. همان مأخذ - صفحه ۱۰
۵. راههای پیشرفت اقتصادی - صفحه ۱۳۶
6. Economic development. p. 98
۷. راهبردهای توسعه اقتصادی، صفحات ۵۴-۶۱
۸. سوره انعام آیه ۱۱۵
۹. سوره اعراف آیه ۱۷۱
۱۰. سوره بقره آیات ۳۱، ۳۲
۱۱. سوره انعام آیه ۶۵
۱۲. سوره بقره آیه ۳۰
۱۳. سوره هود آیه ۶۱
۱۴. سوره بقره آیه ۲۹
۱۵. سوره جاثیه آیه ۱۳
۱۶. سوره ذاریات آیه ۵۶
۱۷. سوره رعد آیه ۲۸
۱۸. سوره نحل آیه ۸۸
۱۹. سوره بقره آیه ۱۱۵ و سوره فاطر آیه ۱۵
۲۰. سوره بقره آیه ۱۵۶ و سوره شوری آیه ۵۳ و سوره نازعات آیه ۴۴
۲۱. سوره الرحمن آیه ۲۹
۲۲. آیات اول سوره‌های حدید - حشر - صف - تغابن - اعلی
۲۳. سوره بنی اسرائیل آیه ۴۴
۲۴. سوره نازعات آیه ۴۴
۲۵. سوره فاطر آیه ۲۳
۲۶. سوره صافات آیه ۱۷۳
۲۷. سوره رعد آیه ۱۱
۲۸. عدل الهی - صفحه ۸۳
۲۹. سوره احقاف آیه ۳
۳۰. عدل الهی - صفحه ۴
۳۱. سوره آل عمران آیه ۱۸
۳۲. سوره توبه آیه ۷۰
۳۳. سوره الرحمن آیه ۷
۳۴. عدل الهی - صفحه ۲۱۶
۳۵. وحی و نبوت - صفحه ۱۴۷
۳۶. کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت
۳۷. سوره کهف آیه ۴۹
۳۸. سوره زلزله آیات ۶-۸
۳۹. نهج البلاغه امام علی (ع) به نقل از الحیة - جلد ۴ - صفحه ۲۸۱
۴۰. اصول کافی به نقل از الحیة - جلد ۴ - صفحه ۲۸۱
۴۱. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی - صفحه ۲۱
۴۲. صحیفه سجاده - دعای ۲۰
۴۳. سوره انفال آیه ۴۱

- ۳) جان کنت گالبرایت، روش های توسعه اقتصادی - ترجمه دکتر نهاوندی - انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی - تهران - ۱۳۵۵
- ۴) حکیمی - محمد - معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - مشهد - ۱۳۷۰
- ۵) حکیمی - محمد رضا - حکیمی - محمد - حکیمی - علی - جلد ۲ - دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران
- ۶) خمینی - روح ا... - تحریر الوسیله - انتشارات قدس - جلد ۷ - سبحانی - جعفر - فروغ اهدیت - چاپخانه حکمت - ۱۳۵۱ - قم
- ۸) صدر - حسن مرد نامتناهی - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۵۳
- ۹) کلینی، رازی - اصول کافی - مجلدات ۱ تا ۴ - کتابفروشی اسما چاپ ۲ - سال ۱۳۹۲ قمری
- ۱۰) کیت، گریفین - راهبردهای توسعه اقتصادی - ترجمه حسین محمد حسین هاشمی - نشر نی - تهران - ۱۳۷۵
- ۱۱) مطهری - مرتضی، عدل الهی - مؤسسه انتشارات اسلامی، شهریار ۵۳ - تهران
- ۱۲) مطهری - مرتضی، وحی و نبوت - انتشارات صدرا - چاپ در ۵۷
- ۱۳) نورمن س. بوکانان - راههای پیشرفت اقتصادی، ترجمه دکتر فرهودی - تهران - ۱۳۵۸
- ب. منابع انگلیسی
- unt, Diana, Economic theories of
ment, 1989
- rick, Kindleberger, Economic development,
- er, Leading issues in Economic development
ition, 1989

۴۴. سوره توبه آیه ۶۰
۴۵. فروغ اهدیت - جلد ۲ - صفحه ۸۶۴
۴۶. سیره معصومان، امام علی - جلد اول - صفحه ۹۱
۴۷. مرد نامتناهی - صفحات ۱۲۸-۱۲۹
۴۸. اصول کافی - جلد اول - صفحه ۲۵
۴۹. نهج الفصاحه - صفحه ۲۱۶
۵۰. تهذیب - جلد ۶ - صفحه ۳۲۷
۵۱. سوره نور آیه ۳۲
۵۲. تحریر الوسیله - امام خمینی - جلد ۲ - صفحه ۸۲
۵۳. سوره نساء آیه ۱۲
۵۴. الحیة - جلد ۲ - صفحه ۳۸۵
۵۵. سوره نجم آیه ۴۰
۵۶. سوره مائده آیه ۳۲
۵۷. سوره حدید آیه ۲۰
۵۸. سوره توبه آیه ۶۰ و سوره انفال آیه ۴۱
59. Economic theories of development p.260
60. Economic theories of development p.264

منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

- ۱) امین - سید محسن، سیره معصومین، امام علی، جلد دوم - ترجمه علی حجتی کرمانی - انتشارات سروش - تهران - ۱۳۷۳
- ۲) پاینده، ابوالقاسم. نهج الفصاحه - انتشارات جاویدان - تهران

توضیح و تصحیح

در مقاله حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی نوشته دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان که در شماره پیش منتهی به دلیل خطای ناشر انگلیسی مقاله، نام «کیخسرو» سیایش در دو جا (صفحه ۶۲ ستون اول سطر ۲۶، و ۷۰ ستون اول سطر ۲) به اشتباه «بهمن» ذکر شده است بدینوسیله تصحیح می‌گردد

توضیح: در شماره ۱۱۸-۱۱۷ نشریه، در مقاله «سرشت د جامعه مدرن» از دکتر محمد ساوجی، عضو هیأت علمی گروه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی کرج، اشتباهاً قزوین آمده است بدینوسیله تصحیح می‌شود.

اسلام و فرهنگ توسعه اقتصادی

میثم موسایی^(۱)

چکیده:

این مقاله، درصدد یافتن پاسخ برای پرسشهای زیر است:

۱. چه رابطه‌ای بین فرهنگ و توسعه اقتصادی وجود دارد؟
۲. فرهنگ توسعه دارای چه ویژگیهایی است؟
۳. آیا اسلام با فرهنگ توسعه یابۀ عبارت دقیقتر با عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی در تعارض است؟

از آنجاییکه پاسخ به سئوالات فوق تا اندازه زیادی به تعاریف ما از فرهنگ، توسعه و اسلام بستگی دارد لذا ابتدا به این موضوع پرداخته شده است. برای پی‌بردن به رابطه فرهنگ و توسعه اقتصادی، رابطه فرهنگ و اقتصاد و سپس روابط خاص فرهنگ و توسعه و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی را بررسی و به این نتیجه رسیده‌ایم که عواملی چون، نگرش معقول نسبت بدنیاء، اعتقاد به حاکمیت علم، اعتقاد به آزادی اندیشه، اعتقاد به برابری انسانها و اعتقاد به توسعه و... از جمله عناصر فرهنگی لازم برای شروع و تداوم توسعه است. در آخر ضمن بررسی دیدگاه اسلام درباره تک‌تک عناصر مذکور باین نتیجه رسیده‌ایم که تعالیم اسلام با عوامل مذکور در تعارض نیست و عناصر مساعدی در آن وجود دارد که همه توسعه برانگیزند، از جمله، فرهنگ کار، حرمت اسراف، مبارزه با خرافات، اعتقاد به جامعه آرمانی، دعوت به تعقل، مذمت فقر مالی، رعایت نظم، اعتقاد مسلمانان به داشتن قدرت و عزت و دهها عنصر دیگر.

۱. میثم موسایی، عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد - دانشگاه تهران.

۱. فرهنگ:

فرهنگ، در لغت به معنای عقل، دانش و بزرگی به کار رفته^(۱) و در اصطلاح، این واژه بر معانی متعددی اطلاق شده است. این تعاریف اصطلاحی را - که بالغ بر سیصد تعریف است - می توان بر شش دسته تقسیم نمود:

۱.۱. تعریفهای تشریحی، که در آنها بر عناصر تشکیل دهنده فرهنگ تکیه شده، مانند تعریف تایلور (Tylor، ۱۸۷۱ م) که فرهنگ را کلیت در هم تافته ای می داند که دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عاداتی که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می آورد، را شامل می شود^(۲).

۲.۱. تعریفهای تاریخی، در این گونه تعریفها تکیه بر میراث اجتماعی است مانند تعریف لینتون (Linton، ۱۹۳۶ م) که فرهنگ را وراثت اجتماعی می داند^(۳).

۳.۱. تعریفهای هنجاری (Normative)، در این تعریفها تکیه بر قاعده (Rule) یا راه و روش (Way) است. مانند تعریف ویلسر (Wissler، ۱۹۲۹) که فرهنگ را شیوه زندگی یک اجتماع یا قبیله می داند^(۴).

۴.۱. تعریفهای روان شناختی (Psychological)، در این دسته از تعاریف بر فرهنگ به عنوان وسیله سازگاری (Adjustment) و حل مسائل تأکید می شود. به عنوان مثال، هارت (Hart، ۱۹۲۵ م) فرهنگ را الگوهای رفتاری که از راه تقلید یا آموزش کسب می شود^(۵)، می داند.

۵.۱. تعریفهای ساختاری (Structural) در این تعریفها تأکید بر الگوسازی یا سازمان فرهنگ است مانند تعریف ویلی (Willy) که فرهنگ را سیستمی از الگوهای عاداتی مرتبط و وابسته به هم می داند^(۶).

۶.۱. تعریفهای تکوینی (Genetics) در این تعریفها بر فرهنگ به عنوان یک فرآورده ساخته شده اجتماع بشری تأکید می شود. مانند تعریف فالسم

مقدمه:

جامعه ما در حال گذر از حساسترین تحول تاریخی خود است، یعنی گذر از توسعه نیافتگی به توسعه. این حساسیت به این دلیل است که تاکنون در دنیای کنونی پیش‌نیامده که یک کشور با گرایش اسلامی به رشد و توسعه همه‌جانبه اقتصادی و اجتماعی نائل شده باشد، ضمن اینکه گروهی بر این عقیده هستند که دین مانع توسعه است و جمع این دو ممکن نیست. با توجه به مراتب مذکور در این گذر تاریخی و حساس، جامعه ما با مجموعه سئوالاتی از جمله موارد زیر مواجه است:

- آیا اسلام مانع توسعه است؟

- آیا اسلام نمی‌تواند فرهنگ مناسب توسعه را ایجاد کند؟

- اصولاً «فرهنگ توسعه» چیست؟ و از چه عناصری تشکیل شده است؟

- آیا برای نیل به اهداف توسعه ابتدا باید «فرهنگ توسعه» رابطه وجود آورد (تحول فرهنگی)؟

- عناصر فرهنگی که باید متحول شوند، کدامند؟

دیدگاه اسلام درباره پیش‌نیازها و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه

چیست؟ آیا اسلام در درون خود توسعه برانگیز است یا توسعه ستیز؟

اینها مجموعه سئوالاتی است که به اختصار در این نوشته به آنها خواهیم پرداخت. فرضیه ما در این مقاله این است که «بین تعالیم اسلامی و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی تعارضی وجود ندارد.»

قبل از هر چیز لازم است منظور خود را در این مقاله از اصطلاحات «فرهنگ»، «توسعه» و «توسعه اقتصادی» و «اسلام» مشخص کنیم چرا که به نظر می‌رسد ریشه بسیاری از اختلاف نظرهایی که درباره رابطه دین و توسعه وجود دارد به تعریف این واژه‌ها برمی‌گردد.

(Folsom) که فرهنگ را مجموعه‌ای از مصنوعات یعنی تمامی دستگاهها، ابزارها و عادات زندگی که به دست بشر ساخته شده است و از نسلی به نسلی منتقل می‌شود، می‌داند^(۷).

۲. توسعه:

توسعه در لغت به معنای گسترش دادن است^(۸)، و در اصطلاح نیز دارای تعاریف متعددی است: بعضی توسعه را تغییرات کیفی در خواسته‌های اقتصادی، نوع تولید، انگیزه‌ها و سازمان تولید می‌دانند^(۹). مایکل تودارو، توسعه را جریانی چند بعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است^(۱۰). پروفیسور گولت توسعه را هم واقعیتی مادی و هم ذهنی می‌داند و می‌گوید: بر حسب توسعه، جامعه از طریق ترکیب فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی، وسایلی را برای به دست آوردن زندگی بهتر تأمین می‌کند^(۱۱). مک لوب، در تعریف توسعه اقتصادی می‌گوید: توسعه عبارت است از کاربرد منابع تولیدی به نحوی که موجب رشد بالقوه مداوم درآمد سرانه در یک جامعه شود^(۱۲). میردال، توسعه را عبارت از «حرکت یک سیستم یکدست اجتماعی به سمت جلو می‌داند»^(۱۳). سازمان ملل، توسعه را «فرایندی که کوششهای مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر منطقه متحد کرده و مردم این مناطق را در زندگی یک ملت ترکیب نموده و آنها را به طور کامل برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا سازد»، می‌داند^(۱۴).

آنچه به عنوان تعریف فرهنگ و توسعه (اقتصادی) ذکر کردیم فقط تعداد انگشت شماری از صدها تعریفی بود که از این دو اصطلاح صورت گرفته است. قبل از اینکه تعریف مورد نظر خود را از این مفاهیم ارائه دهیم لازم است به این نکته اشاره شود که چرا درباره فرهنگ و توسعه این همه تعریف صورت گرفته و آیا می‌توان تعریفی جامع و مانع از این اصطلاحات ارائه داد،

اولیه آن عارض ذهن می شود و لذا قابل تعریف کردن است (۱۵). نکته دیگری که به صورت ضمنی از مباحث منطقی قابل استنباط می باشد این است که اگر یک مفهوم مرکب، مصادیق مشخصی نداشته باشد، نمی توان برای آن مفهوم، تعریفی مورد قبول همگان ارائه داد. چرا که تعریف چیزی جز تمیز دادن یک مفهوم از سایر مفاهیم نیست. این تمیز دادن، مستلزم وجود مرزهای مشخص بین آن مفهوم با سایر مفاهیم است. نتیجه اینکه اگر مفهوم مرکبی مرز مشخصی با سایر مفاهیم نداشت، نمی توان برای آن تعریفی جامع و مانع ارائه داد.

مفاهیم فرهنگ و توسعه از جمله مفاهیم مرکب مربوط به علوم اجتماعی است. مصادیق این دو مفهوم، با توجه به مکاتب و شرایط خاص هر جامعه و ارزشهای حاکم بر آن، تغییر می کنند. از اینرو این مفاهیم نه به صورت حقیقی بلکه به صورت قراردادی بر مصادیق خود که نزد افراد مختلف، متفاوتند، اطلاق می شوند. بنابراین، تعاریف آنها از این نظر، جنبه قراردادی دارد. و نمی توان از آنها تعریفی جامع و مانع که مورد قبول همگان باشد ارائه نمود. این مفاهیم به اعتبار مصادیقشان در حال تغییر هستند، و چون هیچ حدی برای انواع حالات، در خصوص تعیین مصادیق این مفاهیم وجود ندارد، نمی توان گفت تعداد این گونه تعاریف (قراردادی) به صورت حصر عقلی قابل احصاء باشد. لذا چنانچه ذکر شد تاکنون تعاریف متعددی از این مفاهیم صورت گرفته و یقیناً از این پس نیز صورت خواهد گرفت.

خلاصه اینکه در تعاریف قراردادی، ارائه یک تعریف ثابت و لایتغیر و مورد قبول همگان ممکن نیست، و چون این تعاریف قراردادی اند نمی توان از درستی یا نادرستی آنها نیز سخن گفت. تعاریف قراردادی جنبه کاربردی دارند و هر یک در حیطه کاربردی خود درست هستند و نزاع بر سر آنها بیهوده است. امروزه تمام مفاهیمی که در علوم اجتماعی مطرح می شوند چنین وضعیتی دارند. بدیهی است تعاریف قراردادی، تعریفهایی هستند که متناسب با فرهنگ و شرایط خاص هر جامعه (و یا وضعیت خاصی که

به گونه‌ای که مورد قبول همگان باشد؟

در پاسخ به نظر می‌رسد باید ابتدا به اختصار بررسی کنیم که «تعریف» چیست؟ چه مفاهیمی نیاز به تعریف دارند؟ و چه موقع می‌توان از یک مفهوم، تعریفی جامع و مانع که مورد قبول همگان باشد ارائه کرد؟

تعریف کردن یک مفهوم، به معنای تمیزدادن آن از سایر مفاهیم است. بنابراین تعریف کردن، امری است ذهنی. چگونه می‌توان یک مفهوم را از سایر مفاهیم مشخص نمود؟ این کار زمانی ممکن است که آن مفهوم، مرز مشخصی با سایر مفاهیم داشته باشد. در منطق این کار، با تجزیه و تحلیل ذهنی مفهوم صورت می‌گیرد. از این نظر مفاهیم به دو دسته تقسیم می‌شوند: مفاهیمی که نیاز به تعریف ندارند و آنهایی که احتیاج به تعریف دارند. دسته اول را مفاهیم بدیهی و غیرنظری و دسته دوم را مفاهیم نظری و غیربدیهی گویند. ملاک اینکه چه مفهومی بدیهی و چه مفهومی غیربدیهی است در بسیط و مرکب بودن آن مفهوم نهفته است، و ملاک بسیط و مرکب بودن در تحلیل ذهنی است نه در عالم واقع. اگر در تحلیل ذهنی، تصویری بسیط باشد این تصور نیازمند تعریف نیست و اگر مرکب باشد نیازمند تعریف است. علت این است که تعریف، در واقع به معنای شناسایی ذات یک شیء بوده و این کار با تجزیه مفهوم شیء به عناصر اولیه‌ای که برای ذهن بدیهی و روشن است صورت می‌گیرد. در منطق ارسطویی گفته می‌شود تعریف باید از دو جزء تشکیل شده باشد: یک جزء اعم که «مابه‌الاشتراک» آن مفهوم با سایر مفاهیم است و جزء دیگر که اختصاص به خود آن مفهوم داشته و مساوی آن مفهوم است، در تعریف به حد تام، جزء اولی را جنس و جزء دومی را فصل گویند. بنابراین فقط مفاهیم مرکب می‌توانند حداقل از دو جزء تشکیل شده باشند. مفاهیم بسیط دارای اجزاء نیستند، بنابراین مفاهیم بسیط یا اصلاً عارض ذهن نمی‌شوند و یا اگر عارض ذهن شوند بدون واسطه عارض می‌شوند و خود به خود دارای مفهومی روشن می‌باشند که معنای بداهت چیزی جز این نیست. اما مفاهیم مرکب به کمک اجزای

محقق در آن قرارداد (صورت می‌گیرند، بنابراین، تعاریف قراردادی مفاهیم مذکور که در زمان و محیط دیگری صورت گرفته و یا می‌گیرد لزوماً برای ما قابل استفاده نخواهد بود.

با توجه به مراتب مذکور در این مقاله به صورت قراردادی از فرهنگ و توسعه و توسعه اقتصادی تعریفی ارائه خواهیم داد:

منظور ما از فرهنگ، جنبه غیرمادی محیط ساخته شده انسانی است که شامل مجموعه دیدگاهها، ارزشها، اعتقادات و باورهای مورد قبول یک جامعه بوده و رفتارهای مستمر و پایدار افراد جامعه حاکم می‌باشد. در این تعریف چند قید به کار رفته که ویژگیهای فرهنگ از آنها قابل استنباط است:

اولاً: برای فرهنگ دو جنبه قابل تصور است: جنبه مادی و غیرمادی که در این مقاله جنبه غیرمادی - خمیرمایه آن «ارزش» است - مدنظر می‌باشد. ثانیاً: افراد یک جامعه عموماً آن را پذیرفته‌اند و در عمل ناخودآگاه و غیرارادی در مقام عمل، در آن غوطه‌ورند.

ثالثاً: رفتارهای پایدار، متأثر از فرهنگ است.

نکته مهم دیگری که درباره جنبه غیرمادی فرهنگ باید گفت این است که ایجاد تغییر در آن نیازمند زمانی طولانی بوده و تحول سریع آن به سرعت امکان‌پذیر نیست، بنابراین می‌توان گفت رفتارهای پایدار، حاصل و متأثر از فرهنگ غیرمادی است نه رفتارهای غیرپایدار. محدودیت سرعت تغییر فرهنگ غیرمادی، آن را به عامل تعیین‌کننده میزان سرعت در تحولات اجتماعی اقتصادی تبدیل می‌کند، از اینرو تقدم تحولات فرهنگی بر سایر تحولات و استمرار سایر تحولات در صورت تحول در فرهنگ، از همین ویژگی قابل استنباط است.

منظور از توسعه، در این مقاله «فرایندی است که متضمن رشد مداوم در ابزار مادی و معنوی و بنیانهای اقتصادی - اجتماعی... بوده و انسان در این جریان می‌تواند به تعالی و کمال برسد».

تعریفی که از توسعه ارائه کردیم دارای ویژگیهای زیراست:
اولاً: توسعه یک جریان پویاست نه ایستا؛
ثانیاً: رشد پویا و مداوم در آن منظور شده است؛
ثالثاً: این توسعه تنها اقتصادی نبوده و همه جانبه است و توسعه اقتصادی
تنها به وجه اقتصادی این تحول اطلاق می شود؛
رابعاً: توسعه در این تعریف هدف دار بوده و محور آن انسان و تعالی و کمال
اوست.

۳. اسلام

در این مقاله منظور از اسلام، مجموعه تعلیماتی است که از طریق وحی
به وسیله پیامبر (ص) به منظور هدایت بشر آمده و یا توسط معصومین
علیهم السلام برای مسلمانان تفسیر شده است. بنابراین اسلام آن دسته از
اعتقادات مسلمانان که به دین نسبت داده شده و ممکن است بعضاً با تعالیم
اصلی مغایرت داشته باشد، مدنظر نمی باشد.
اکنون که تا اندازه ای مفهوم فرهنگ، توسعه و توسعه اقتصادی و منظور از
اسلام روشن شد، برای درک دیدگاه اسلام درباره عوامل فرهنگی موثر بر
توسعه اقتصادی ابتدا باید ببینیم رابطه بین توسعه اقتصادی و فرهنگ
چیست؟

چون توسعه اقتصادی به وضعیت خاصی از اقتصاد اطلاق می شود ابتدا
باید رابطه اقتصاد و فرهنگ را مطالعه کنیم، چرا که هرگونه رابطه ای بین
اقتصاد و فرهنگ، قابل تصور باشد، بین توسعه اقتصادی و فرهنگ هم وجود
دارد، زیرا در صورت صدق یک حکم، درباره یک امر کلی، به ناچار آن حکم
درباره تمام مصادیق آن امر کلی، هم صادق خواهد بود. البته عکس این
مسأله همیشه و لزوماً نمی تواند صادق باشد، یعنی ممکن است بین توسعه
اقتصادی و فرهنگ از جنبه های دیگری غیر از ارتباط کلی فرهنگ و اقتصاد،
روابط دیگری نیز وجود داشته باشد. بنابراین برای شناخت حداقل ارتباط

ممکن بین توسعه اقتصادی و فرهنگ می توان ارتباط اقتصاد و فرهنگ را مورد مطالعه قرار داد.

رابطه فرهنگ و اقتصاد

برای درک رابطه اقتصاد و فرهنگ باید به خاستگاه این دو، نظر افکنند. خاستگاه اقتصاد و فرهنگ را به تعبیری می توان، جامعه تلقی نمود. البته روشن است که وحی نیز می تواند منشأ فرهنگ یا جنبه هایی از اقتصاد باشد و اینکه می گوییم خاستگاه این دو، جامعه است با نکته مذکور هیچ تناقضی ندارد، چرا که فرهنگ با توجه به تعریفی که ارائه کردیم، شامل وحی که توسط انسان در محیط جامعه پذیرفته شده نیز می باشد. از اینرو منظور از خاستگاه و منشأ، منشأ نهایی نیست که از آن نظر، خاستگاه و منشأ همه عالم (فرهنگ و جامعه و...)، مبدأ هستی است، بلکه منشأ بلاواسط مورد نظر است بنابراین ارتباط بین اقتصاد و فرهنگ را باید در خاستگاه آن که جامعه است جستجو کرد.

جامعه نوعی سیستم اجتماعی است. سیستم اجتماعی، معلول روابط اجتماعی است. روابط اجتماعی برخلاف روابط طبیعی، اموری قطعی و تکوینی نیستند. روابط اجتماعی در هر سیستم اجتماعی، قابل تبدیل و تغییر است. تفاوت بین سیستم اجتماعی با سیستمهای طبیعی در همین جاست. قطعیتی که بر رابطه بین پدیده های طبیعی حاکم است، نوع روابط را تعیین می کند و بنابراین بین پدیده و علت آن، رابطه یک به یک وجود دارد و تعددی در کار نیست. ولی بر روابط انسانی در سیستمهای انسانی، به علت وجود اختیار و آگاهی در انسان، قطعیت حاکم نیست و انسان در شرایط معین می تواند به یک عامل مشخص، پاسخهای متفاوتی بدهد و این پاسخهای متعدد، چیزی جز وجود کثرت و گزینه های متفاوت نیست. با تعدد و وجود گزینه های متفاوت است که پدیده ای به نام «انتخاب» معنا پیدا می کند و از میان روابط ممکن بین پدیده ها، ناگزیر باید یکی را

برگزید. به این دلیل است که روابط اجتماعی با وجود اراده و اختیار در انسان ماهیتاً انتخابی اند^(۱۶). روابط اقتصادی انسان از جمله روابط اجتماعی نیز محسوب می‌شود و بنابراین، در اصل ماهیتی انتخابی دارد. آنگاه که مسأله انتخاب پیش می‌آید، به ناچار از ملاک و معیار سخن به میان می‌آید: یعنی سبک و سنگین کردن و سنجیدن و ارزیابی گزینه‌های ممکن و متفاوت. این امر توسط «نظام ترجیحی» افراد صورت می‌گیرد که پاره‌سنگ ارزش ترازوی ارزیابی گزینه‌ها را فراهم می‌سازد. نوع وزنه و باری که در نظام ترجیحی هر فرد ارزش و اعتبار دارد صرفاً منوط به خواست و اراده و اختیار اوست و هر مطلوبی که خواست و اراده انسان بدان تعلق گیرد و به عنوان وزنه و بار، در نظام ترجیحی به کار رود، حامل ارزش است. چنانچه قبلاً در تعریف فرهنگ ملاحظه شد ارزش خمیرمایه بعد غیرمادی فرهنگ است، بنابراین ملاحظه می‌شود که رابطه تنگاتنگی بین اقتصاد و فرهنگ وجود دارد.

اگر بخواهیم رابطه فرهنگ و اقتصاد را به شکل دیگری بیان کنیم شاید بتوان گفت:

۱. رفتارهای پایدار انسانی حاصل و متأثر از فرهنگ است.
۲. فعالیتهای اقتصادی از جمله رفتارهای اقتصادی انسان است و در نتیجه جزئی از مجموعه رفتارهای انسانی به شمار می‌آید.
۳. رفتارهای اقتصادی (غیر از رفتارهای ناپایدار و استدلالی)، مبتنی بر فرهنگ است و رفتارهای پایدار خاص، نتیجه فرهنگ خاص است. بنابراین رفتارهای پایدار خاص اقتصادی نتیجه فرهنگی خاصی است. توسعه اقتصادی نیز به وضعیتی خاص از اقتصاد اطلاق می‌شود و هر وضعیت خاص اقتصادی نتیجه رفتارهای خاصی است، بنابراین توسعه اقتصادی، نتیجه رفتارهای خاصی است و این رفتارهای خاص، نیز نتیجه فرهنگی خاص بوده و به همین دلیل می‌توان نتیجه گرفت که توسعه اقتصادی نیز به وضعیت فرهنگی خاص خودرामी طلبد.

رابطه فرهنگ و توسعه

پیشرفت و توسعه، حاصل یک نگرش خاص به عالم است، و بدون ایجاد این نگرش خاص، پیشرفت و ترقی ممکن نیست و این نگرش خاص بیانگر لزوم وجود یک «فرهنگ مناسب» برای توسعه است. بنابراین عامل فرهنگ از جایگاه ویژه‌ای در توسعه برخوردار است. بی‌توجهی و کم‌توجهی به آن تمام برنامه‌های توسعه را با ناکامی مواجه خواهد ساخت. بنابراین لازم است به صورت خاص رابطه فرهنگ و توسعه را کاملاً شناخته و در برنامه‌های توسعه به آن توجه کافی مبذول داشت.

رابطه فرهنگ و توسعه از دو دیدگاه قابل بررسی و حائز اهمیت است: اول اینکه فرهنگ را مجموعه‌ای بدانیم که در آن تمام عناصر عموماً مساعد یا مانع حرکت توسعه‌ای هستند، در این جایگاه، فرهنگ به‌عنوان یک مجموعه مؤثر بر فرایند توسعه تلقی می‌شود. دوم اینکه فرهنگ را به‌عنوان مجموعه‌ای که در فرایند توسعه، شکل گرفته و محصول توسعه تلقی می‌شود، بپذیریم.

در حالت اول فرهنگ، از عوامل مؤثر بر توسعه است، و در حالت دوم نتیجه توسعه. حالت اول رابطه فرهنگ و توسعه را می‌توان به «فرهنگ توسعه» تعبیر نمود و حالت دوم را به «توسعه فرهنگی».

بحث ما در این مقاله در خصوص حالت و جایگاه نخست است. در این موقف است که فرهنگ به‌عنوان پیش‌نیاز و عامل مؤثر بر توسعه تلقی می‌شود. حال سؤال این است که این پیش‌نیازها و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه که از آنها به «فرهنگ توسعه» تعبیر می‌کنیم شامل چه عناصری هستند؟ ابتدا لازم است به برخی از دیدگاه‌هایی که در این زمینه مطرح شده نظر افکنیم:

از اولین کسانی که به شکل جدی از تأثیر فرهنگ و عناصر فرهنگی در شروع و تداوم فرایند توسعه سخن گفته‌اند، می‌توان ماکس وبر را نام برد. وبر از راه تحقیق در رابطه بین توسعه اقتصادی در نظام سرمایه‌داری و مذهب

پروتستان به این نتیجه رسید که سه بدعت عمده در اصول فکری مسیحیان
پروتستان وجود داشته که به نظر او پروتستانها را پیشگام نظام سرمایه‌داری
کرده است. این سه بدعت عبارتند از:

۱. منع هرگونه واسطه میان خالق و مخلوق؛

۲. دخالت عقل در ایمان؛

۳. کوشش برای بهبود معاش و یا رسالت کار؛

از نظر ویر، بدعت سوم نقش اصلی را در توسعه اقتصادی نظام
سرمایه‌داری ایفا کرده است. به نظر او اخلاق پروتستانی که از مردم دعوت
می‌کند از تنبلی و سستی در کار اجتناب کنند و با کوشش، جوامع خود را
صنعتی نمایند، یکی از مهمترین عوامل پیشرفت اقتصادی نظام
سرمایه‌داری محسوب می‌شود. همین بینش است که گردآوری مال و ثروت
را مکروه نمی‌داند و صرفه‌جویی و امساک را همواره می‌ستاید.

البته ویر معتقد است که در میان مذاهب جهان، فقط پروتستان قادر است
شرایط اجتماعی و اقتصادی را برای یک اقتصاد صنعتی پیشرفته مهیا
سازد^(۱۷).

در ارزیابی این نظریه چند دیدگاه دیگر هم طرح شده است:

بعضی از اقتصاددانان آمریکایی از جمله «اسپنسر و پولارد» معتقدند
مذاهب دیگر مانند شینتوئیسم در ژاپن نیز دارای این ویژگی‌هاست^(۱۸) در
تأیید نظر این اقتصاددان باید گفت تجربه ژاپن مؤید این دیدگاه است.

بعضی از روان‌شناسان از جمله «دیوید مک‌لاند» استاد روان‌شناسی
دانشگاه هاروارد آمریکا نیز معتقد است که عامل عقب‌ماندگی اقتصادی در
کشورهای در حال توسعه، مربوط به احساس خلاقیت فردی است.
«مک‌لاند» رابطه نامعلوم ماکس ویر را به وسیله مطالعات تجربی به دست
آورده و به این نتیجه رسید که با وجود نظریه «ویر»، با یک برنامه مناسب
تعلیم و تربیت، می‌توانیم همان رسالت کاری که ناشی از آیین پروتستانی
است در جوامع غیرپروتستانی به وجود آوریم^(۱۹).

تازه‌ترین انتقاد، بر نظریه وبر از ماکسیم رودنسون (Maxim Rodenson) از دانشگاه سوربن می‌باشد. او در کتاب «اسلام و سرمایه‌داری» ضمن رد نظریه وبر معتقد است که اسلام تمام خصوصیات را که مذهب پروتستان دارد، دارا می‌باشد. او معتقد است مذهب اسلام، هم دیانت عقل است و به کار و کوشش اهمیت می‌دهد و هم به اصالت فرد یا فردیت که به عقیده وبر از ارکان اصلی نظام سرمایه‌داری است، اهمیت می‌دهد^(۲۰).

چنانچه ملاحظه می‌شود انتقاداتی که بر نظریه ماکس وبر شده است، ناظر بر نفی رابطه تأثیر بعضی از عناصر فرهنگی که او برای توسعه لازم می‌داند، نیست بلکه انتقادهای بیشتر متوجه این نکته است که او وجود عناصر بالا را منحصرأ در مذهب پروتستان می‌داند.

خلاصه اینکه به عقیده ماکس وبر و کسانی که به ارزیابی نظر او پرداخته‌اند عناصری چون توجه به رسالت کار، دخالت عقل، مکروه ندانستن گردآوری ثروت، امساک و صرفه‌جویی، اصالت فرد (فردگرایی)، داشتن روحیه خلاق و... از جمله عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی است.

عده‌ای نیز به تقلید از عقاید وبر برای کشورهای جهان سوم، عناصری از فرهنگ را بر شمرده‌اند که بسیار فراتر از عقاید ماکس وبر است و با ملاحظه عناصر فرهنگی در فرهنگ غرب، آنها را برای کشورهای جهان سوم ضروری دانسته‌اند. به عنوان مثال عده‌ای عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه را درنگرش علمی، رعایت حقوق دیگران، آزادی سیاسی و نظم‌پذیری و اعتقاد به برابری انسان و توجه معقول به دنیا دانسته‌اند^(۲۱). عده‌ای جدی گرفتن دنیا در برابر آخرت، اسطوره زدایی از عالم و علوم، تدبیر عقلانی امور معیشت، قناعت به ظن، طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت، گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون، مشارکت مردم، تقدس زدایی از فکر؛ حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعت و وحدت فرهنگی را به عنوان پیش‌نیازهای فرهنگی توسعه بر شمرده‌اند^(۲۲). برخی بر عوامل دیگری نظیر

تجربه‌گرایی، شک‌گرایی، علم‌گرایی، مصرف‌گرایی، قانون‌گرایی، فردگرایی، تولیدگرایی، تحول‌گرایی تأکید دارند^(۲۳) و جمعی خرد دموکراتیک و خرد تکنولوژیک را مقدمه لازم برای حصول توسعه بر شمرده‌اند^(۲۴). گروهی اعتقاد به کار و انباشت سرمایه و مال‌اندوزی را به‌عنوان شرط لازم برای شروع و تداوم روند توسعه می‌دانند^(۲۵). عده‌ای مشارکت وسیع مردم خصوصاً مشارکت زنان را مقدمه توسعه و از عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه می‌دانند^(۲۶). عده‌ای ثبات سیاسی را شرط لازم می‌دانند^(۲۷). عده‌ای باور به پویایی اجتماع و اعتقاد به توسعه را به‌عنوان حداقل پیش‌نیازهای فکری توسعه به‌حساب آورده‌اند^(۲۸) و عده‌ای احساس توانائی مسئولین و مردم در نیل به توسعه را از مقدمات لازم برای توسعه می‌دانند^(۲۹). به‌هر حال با حذف عناصر تکراری که در بالا ذکر شد مجموعه آنها به قرار زیر است:

۱. نگرشی علمی؛
۲. اعتقاد به برابری انسان‌ها؛
۳. لزوم نظم‌پذیری جمعی؛
۴. اعتقاد به آزادی سیاسی؛
۵. توجه به دنیا؛
۶. اسطوره‌زدائی از عالم؛
۷. تدبیر عقلائی امور معیشت؛
۸. طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت؛
۹. گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون؛
۱۰. حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعت؛
۱۱. قناعت به ظن؛
۱۲. مشارکت بخشیدن عموم مردم در عموم امور؛
۱۳. تقدس‌زدائی از فکر و محرم‌دانستن همه کس در کشف رازهای هستی؛
۱۴. وحدت فرهنگی؛

۱۵. قانون‌گرایی؛
۱۶. توجه به فرهنگ کار؛
۱۷. تجربه‌گرایی؛
۱۸. شک‌گرایی؛
۱۹. فردگرایی؛
۲۰. تحول‌گرایی؛
۲۱. علم‌گرایی؛
۲۲. تولید‌گرایی؛
۲۳. احساس توانایی مسئولین و مردم در نیل به اهداف توسعه؛
۲۴. عقل‌گرایی؛
۲۵. باور به پویایی؛
۲۶. مشارکت زنان؛
۲۷. تقویت روحیه مال‌اندوزی؛
۲۸. مصرف‌گرایی.

سایر مواردی که به عنوان عوامل یا باورهای مناسب توسعه در چند سال اخیر مطرح شده‌اند از لحاظ محتوی از این عوامل خارج نیستند. البته عوامل دیگری مطرح گشته که غالباً یا به دلیل اختلاط بین عوامل مؤثر فرهنگی در جریان توسعه، با عوامل فرهنگی به عنوان پیش‌نیاز توسعه، و یا اختلاط این دو با توسعه فرهنگی که از نتایج توسعه تلقی می‌شود، و یا به دلیل تقلید کورکورانه از فرهنگ غرب بوده است، به طوری که تصور کرده‌اند هر آنچه در غرب اتفاق افتاده و یا هر عنصر فرهنگی که در فرهنگ کنونی غرب وجود دارد، در پیشرفت و توسعه آنها نقش داشته است، در صورتی که هرگز نباید تقارن زمانی دو پدیده را لزوماً به معنای رابطه علی و معلولی به حساب آورد. به علاوه بسیاری از عناصر فرهنگی که اکنون در غرب وجود دارد در شروع فرایند توسعه وجود نداشته و حتی بعضی از آنها حداقل در جوامعی مانند جوامع ما خاصیت ضد توسعه‌ای دارند. البته این مسأله‌ای

است که در این مقاله مجالی برای بررسی آن نیست (۳۰) و ما در جای دیگری به آن پرداخته‌ایم. از همه مسائل مذکور که بگذریم عوامل سابق الذکر بعضاً قابل تأمل هستند. ما ابتدا آن دسته از عناصر مذکور را که در یک تحلیل علی می‌توانیم به عنوان پیش‌نیازهای مؤثر بر توسعه تلقی نماییم، دسته‌بندی می‌کنیم، سپس دیدگاه اسلام را درباره آنها به صورت تک‌تک بیان خواهیم کرد و بعد به سایر عناصر فرهنگی که به صورت بالقوه در اسلام وجود داشته و در صورت احیاء در میان مسلمانان می‌توانند توسعه برانگیز باشند، اشاره مختصری خواهیم داشت. اما ابتدا به ارزیابی عناصر ۲۸ گانه سابق الذکر می‌پردازیم. به نظر می‌رسد، به دلایل زیر همه عوامل مذکور می‌تواند به عنوان پیش‌نیاز فرهنگی توسعه مطرح نباشد؛

۱. بسیاری از عوامل بالا مربوط به توسعه به معنای امروزی آن (توسعه غربی) است مانند طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت؛

۲. برخی از عوامل بالا در توسعه به معنای عام کلمه ساری و جاری است مانند آزادی سیاسی؛

۳. برخی از عناصر بالا در همه کشورها وجود نداشته مانند مسأله فردگرایی، به عنوان نمونه مردم ژاپن با آنکه فرهنگ جمع‌گرایی در آنها غالب و حاکم بوده ولی بازهم توسعه پیدا کرده‌اند و این عنصر فرهنگی نیز از عوامل مؤثر در توسعه آنها بوده است.

۴. بعضی از عناصر بالا از نتایج توسعه به معنای امروزی آن محسوب می‌شود. و در واقع در فرایند توسعه به وجود آمده‌اند و شاید بهتر است بگوییم اینها خود از شاخصهای توسعه یافتگی به معنای امروزی آن هستند مانند مشارکت وسیع زنان در امور اجتماعی.

۵. برخی از عناصر مذکور لااقل در شرایط فعلی در کشورهای جهان سوم خاصیت ضد توسعه‌ای خواهند داشت مانند مصرف‌گرایی. زیرا حتی اگر بپذیریم که در دنیای غرب وجود این روحیه در افزایش تقاضا برای کالاهای ساخت آنها مؤثر بوده و در مجموع به توسعه کمک کرده است، در کشورهای

جهان سوم به علت مبتنی نبودن مصرف بر تولیدات داخلی، رواج این عنصر فرهنگی به جای کمک به تولید، با افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی، بر میزان واردات کالاهای مختلف خواهد افزود و به این ترتیب بر بنیان اقتصاد جامعه، لطمه وارد میشود.

۶. قائلین به عناصر مذکور دلایل خود را در اکثر موارد، مبنی بر لزوم وجود آنها به عنوان مقدمه توسعه ذکر نکرده‌اند و مشخص نساخته‌اند که چه رابطه علی و معلولی بین آنها و توسعه اقتصادی وجود دارد. بنابراین ما عناصری را که دلیلی برای آنها ذکر نشده و دلیل قاطعی نیز برای ضرورت آن نمی‌توانیم ذکر کنیم، منطقیاً به عنوان مقدمات لازم برای توسعه اقتصادی نمی‌پذیریم.

۷. بسیاری از عوامل مذکور قابل جمع بوده و می‌توان آنها را تحت یک عنوان آورد مثلاً عناصری مانند: نگرش علمی، تدبیر عقلانی امور معیشت، فناعت به ظن (در علوم جدید)، تقدس زدایی از فکر و محرم دانستن همه کس در کشف رازهای هستنی، تجربه‌گرایی، شک‌گرایی (در پدیده‌های این دنیا با معیار روش علمی)، علم‌گرایی، عقل‌گرایی، همه در یک عنصر به نام «نگرش و برخورد علمی با مسائل و اهمیت به نقش عقل» قابل جمع و مطالعه است.

عناصری مانند توجه به دنیا، طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت (جدا از اینکه آیا در توسعه به معنایی که تعریف کردیم اثر مثبت دارد یا منفی)، گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون، توجه به فرهنگ کار تولیدگرایی، تقویت روحیه مال اندوزی و انباشت سرمایه، همه در ذیل یک مقوله تحت عنوان: «نگرش مطلوب و معقول نسبت به دنیا و مظاهر آن» قابل مطالعه است، چرا که نوع نگرش انسان به دنیا جایگاه هر یک از عناصر فوق را معین خواهد کرد. حتی حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعی نیز تحت همین عنوان قابل طرح است، چرا که اگر استفاده از دنیا و بهره‌مندی از نعمات آن در نزد ما مطلوب باشد طبیعتاً برای کشف قوانین حاکم بر آن تلاش می‌کنیم تا بتوانیم از این قوانین استفاده کرده و به منظور تسخیر هر چه بیشتر

طبیعت گام برداریم.

عناصری مانند مشارکت همگان در توسعه و مشارکت زنان در بحث «اعتقاد به برابری انسانها و رعایت حقوق دیگران» قابل طرح است که توضیح این مطلب بعداً خواهد آمد.

عنصری مانند آزادی سیاسی نیز مسبوق به عنصر آزادی ابراز اندیشه است و آزادی اندیشه خصوصاً در حیطه‌های علمی رابطه تنگاتنگی با توسعه دارد و چه بسا بتوان با وجود داشتن آزادی ابراز اندیشه در حیطه علوم و نداشتن آزادی سیاسی به توسعه رسید. البته اگر آزادی اندیشه بدون وجود آزادی سیاسی امکان پذیر نباشد آنگاه می‌توانیم اعتقاد به آزادی سیاسی را هم از پیش‌نیازهای توسعه تلقی کنیم ولی می‌دانیم همه انواع پیشرفت‌ها و توسعه اقتصادی با مقدمه آزادی سیاسی، شروع نشده و رشد و تداوم نیافته‌اند، مانند توسعه اقتصادی در روسیه.

عنصر دیگری مانند وحدت فرهنگی، به معنای عدم وجود تفاوت‌های فرهنگی، چندان ضروری به نظر نمی‌رسد و باید آن را اصلاح کرد.

به نظر می‌رسد برای شروع و تداوم توسعه، کافی است در جامعه‌ای تعارضات فرهنگی نداشته باشیم. در جوامعی که از قومیت‌های متفاوتی تشکیل شده‌اند رسیدن به وحدت فرهنگی به معنای عدم وجود تفاوت‌های فرهنگی، ممکن نیست و یا به غایت مشکل است و علاوه بر آن ضروری نمی‌باشد. اگر در علت طرح این عنصر به عنوان یک عنصر فرهنگی مؤثر بر توسعه دقت کنیم، می‌بینیم منظور از لزوم این عنصر احساس مشترک مردم در اهداف توسعه و جلب مشارکت عموم در برنامه‌های توسعه بوده است. بنابراین کافی است تفاوت‌های فرهنگی در جامعه، به گونه‌ای نباشند که به تعارض فرهنگی و چندگانگی فرهنگی خصوصاً در پذیرش اهداف مشترک توسعه و التزام عملی و مشارکت در فرایند آن منجر شود. البته در فرایند توسعه ممکن است به وحدت فرهنگی به معنایی که گفتیم بیشتر نزدیک شویم. عناصری مانند تحول‌گرایی، اعتقاد به پویایی اجتماع، احساس توانایی

مسئولین و مردم در نیل به اهداف توسعه را می‌توان به‌عنوان «اعتقاد به توسعه» نامگذاری کرد.

عناصر دیگری چون رعایت حقوق دیگران، چون فرع بر اعتقاد برابر دانستن انسانها در حقوق است، بنابراین زیر یک عنوان قابل طرح می‌باشند. نکته قابل توجه در این قسمت این است که از آنجایی که توسعه اقتصادی دارای مصادیق متعدد و معلول عوامل متعددی است، مجموعه‌ای از پیش‌نیازهای فرهنگی که در ایجاد آن دخالت داشته‌اند، هرگز نمی‌توانند ماهیتی یگانه داشته باشند مثلاً فرض کنیم مجموعه عواملی چون X_1, X_2, \dots, X_n از جمله عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی در جامعه Y باشد و فرض کنیم این عوامل، همان عواملی باشند که به‌عنوان «پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی» به حساب می‌آیند، با توجه به فروض مذکور به نظر می‌رسد وقوع یک معلول (توسعه) که مجموعه‌ای از عوامل در شکل‌گیری آن دخالت دارند و خود نیز در کشورهای متفاوت، ماهیت یکسانی ندارد و با توجه به ارزشهای حاکم بر هر جامعه تعریف می‌شود - چنانچه قبلاً علت آن بیان شد - همیشه درگرو تحقق تمامی این مجموعه، بدون کم و کاست نمی‌تواند باشد. چه بسا عنصر فرهنگی X_1 در جامعه دیگری نباشد ولی عناصر دیگری در آن جامعه وجود داشته باشد که نه فقط قابل جایگزینی با X_1 باشد، بلکه حتی لزوم وجود بعضی از عناصر دیگر مانند X_2 را هم منتفی سازد و به‌علاوه رابطه متقابل و ترکیب این عوامل و نقش و جایگاه هر یک نیز می‌تواند متفاوت باشد، بنابراین حتی با شناخت دقیق «عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی غرب»، هرگز نباید تصور کنیم برای شروع و تداوم توسعه، همه آنها بدون کم و کاست و با همان ترکیب در جامعه ما باید تحقق یابند. بلکه باید به فرهنگ جامعه خودمان مراجعه کرده، هر کجا می‌توانیم از آن کمک بگیریم و عناصر مثبتی را نیز که از دیگران می‌گیریم، به گونه‌ای اصلاح کنیم که با کلیت فرهنگی ما در تعارض و تضاد نباشد، زیرا این تعارضات، چنانچه بعداً خواهیم دید، خود به

تعارضات فرهنگی و تشتت اجتماعی تبدیل شده و در جهت ضد توسعه عمل خواهد کرد.

با در نظر گرفتن مراتب هفتگانه و تبصره‌ای که در پایان آنها ذکر کردیم، به نظر می‌رسد پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی را می‌بایست به ترتیب زیر خلاصه کرد:

۱. نگرش مطلوب نسبت به دنیا و مظاهر آن
۲. نگرش و برخورد علمی با مسائل و اهمیت دادن به نقش عقل
۳. اعتقاد به آزادی ابراز اندیشه
۴. اعتقاد به برابر بودن انسانها و احترام به حقوق دیگران
۵. لزوم نظم‌پذیری جمعی
۶. عدم تعارض فرهنگی در جامعه
۷. اعتقاد به توسعه.

قبل از اینکه دیدگاه اسلام درباره عناصر مذکور را بیان کنیم ابتدا لازم است دلایل مؤثر بودن این عناصر را در فرایند توسعه به اختصار بیان کنیم.

دلایل لزوم عناصر فوق به عنوان پیش‌نیاز

۱. چرا نگرش معقول و مطلوب نسبت به دنیا از پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه است؟

بدیهی است توسعه و رشد باید در این «دنیا» صورت گیرد و این مسأله با به کارگیری عقل، به منظور تسخیر نیروها و منابع موجود در طبیعت به نفع بشر، ممکن می‌شود. حال اگر انسانها زندگی و حیات این دنیا را مذموم بدانند طبیعتاً این دیدگاه، در اعمال و افکار آنان اثر می‌گذارد. مگر نه اینکه رفتارها و اعمال انسان در این دنیا ناشی از فرهنگ و بینشی است که بر شخصیت او حاکم است؟ و مگر غیر از این است که رفتارهای پایدار خاص متعلق به انسان نتیجه و متأثر از فرهنگی خاص است. اگر این مطلب را بپذیریم و رفتارهای انسان را معلول طبیعی افکار و اعتقادات او بدانیم به

ناچار این را هم باید قبول کنیم که اعتقاد به مذموم بودن دنیا در رفتار انسان مؤثر است^(۳۱)، و این امر واضحی است که اگر کسی دنیا را فی نفسه مذموم (نامطلوب) دانست، سعی و تلاشی به منظور حداکثر استفاده ممکن از منابع موجود در طبیعت نکرده و هرگز برای دستیابی به سطح بالاتری از رفاه مادی به تلاش فوق العاده‌ای دست نخواهد زد. بلکه به حداقلی اکتفا خواهد نمود و کسی که چنین کند به توسعه دست نمی‌یابد چرا که یکی از ابعاد توسعه تلاش برای حداکثر استفاده از منابع موجود و سعی در دستیابی به سطح بالاتری از رفاه مادی است. بنابراین به‌عنوان اولین شرط برای توسعه اقتصادی باید استفاده از دنیا را نامطلوب ندانیم.

۲. چرا نگرش علمی و توجه به نقش عقل از پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه است؟

به ظاهر نقش عامل فوق در فرایند توسعه تقریباً بدیهی به نظر می‌رسد. بنابراین به اختصار به ارتباط نگرش علمی با توسعه اقتصادی در برخی از زمینه‌ها نظر می‌افکنیم:

در توسعه اقتصادی، تولید از جایگاه خاصی برخوردار است. زیرا دستیابی به رفاه بیشتر مستلزم تولید بیشتر است. افزایش تولید، با تغییر در روشهای فنی تولید و افزایش بهره‌وری ممکن است. بنابراین بهبود در روشهای تولید و تحولات تکنولوژیک، عنصری کلیدی در توسعه اقتصادی محسوب می‌شود. نتیجه اینکه توسعه اقتصادی مستلزم تحول مستمر در روشهای تولید بوده تغییر در روشهای تولید مستلزم تغییر در روشهای انباشت سرمایه و به‌کارگیری علم و دانش است، از اینرو گسترش روحیه علمی جامعه می‌تواند سهم مهمی در توسعه اقتصادی داشته باشد.

یکی از شاخصهای مهم در توسعه اقتصادی افزایش کارایی است. اگر کارایی را به معنای استفاده از نزدیکترین راهها و کم هزینه‌ترین روشها برای دستیابی به اهداف تعریف شده بدانیم در آن صورت باید بپذیریم که شناخت راهها و روشهای ممکن برای دستیابی به هدف، و نیز شناخت راه

بهینه برای نیل به هدف، جز با توسل به روشهای علمی ممکن نیست. زیرا شناخت راهها و تعدد متغیرهای تصمیم‌گیری از چنان پیچیدگی برخوردارند که نمی‌توان با محاسبه معمولی توسط افراد غیرکارشناس که از تمام متغیرهای وابسته و مستقل آگاهی ندارند، بدون آزمون و خطای مکرر به کوتاه‌ترین راهها دست یافت. اما با روشهای علمی، می‌توان علل پدیده‌ها و میزان و نوع تأثیر آنها را بر معلول مورد نظر شناخت و آنگاه از میان راههای ممکن، راه مطلوب را که متضمن استفاده بهینه از امکانات است انتخاب کرد. این کار فقط با حاکم دانستن علم در محدوده‌ایی که علم باید حاکم باشد امکان‌پذیر است و این روحیه همان چیزی است که در دنیای توسعه یافته فعلی کم و بیش ایجاد شده و زمینه تحولات بزرگ در مسائل اقتصادی و صنعتی را فراهم آورده است.

۳. چرا آزادی ابراز اندیشه از پیش‌نیازهای توسعه محسوب می‌شود؟

آزادی ابراز اندیشه از لوازم حاکمیت روحیه علمی است، روحیه علمی با آزادی ابراز اندیشه و تضارب افکار همراه است و با اختناق و جلوگیری از نشر اندیشه‌ها، سازگاری ندارد. در سایه آزادی ابراز اندیشه است که نظرات نو ظهور می‌کند و ابتکار و نوآوری علمی حاصل می‌شود و شروع و تداوم توسعه اقتصادی نیز در چنین محیطی صورت می‌گیرد.

۴. چرا اعتقاد به برابری انسانها و رعایت حقوق دیگران از پیش‌نیازهای توسعه

تلقی می‌شود؟

ابتدا باید به اجمال منظور خود را از اعتقاد به برابری انسانها و لازمه آن که رعایت حقوق دیگران است، بیان کنیم. منظور از اعتقاد به برابری این است که بدون دلیل، هیچ تبعیضی بین افراد قائل نشویم و از ابتدا افراد را براساس زادگاه یا طبقه خاص، تقسیم‌بندی نکنیم. بنابراین منظور از برابری این نیست که برای فردی که بیشتر تلاش می‌کند یا از هوش و استعداد بالایی برخوردار است و فرد دیگری که فاقد این صفات است، حقوق برابری قائل شویم، بلکه منظور این است که افراد در شرایط مساوی باید حقوق یکسان دریافت

کنند و نمی‌باید آنها را قبل از هرگونه رقابتی براساس زادگاه و یا نژاد و جنس طبقه‌بندی کرد. روشن است که اعتقاد به برابری که یک مسأله فلسفی است با برابر کردن انسان در مسائل اقتصادی متفاوت است. اما چرا اعتقاد به برابری افراد در توسعه اقتصادی مؤثر است؟

قبلاً گفتیم که توسعه اقتصادی به جنبه اقتصادی توسعه اطلاق می‌شود و توسعه نیز حاصل حرکت جمعی و اجتماعی تک‌تک آحاد جامعه با هر مذهب و نژاد است. به عبارت دیگر بدون مشارکت همه جانبه مردم، توسعه امکان‌پذیر نیست. مشارکت همه جانبه مردم، موقعی امکان‌پذیر است که آنها احساس مشترک برای نیل به اهداف توسعه داشته باشند تا بدین وسیله بتوانند جامعه را متحول سازند. اگر از ابتدا و بدون دلیل عده‌ای از افراد را برتر از دیگران بدانیم، این اندیشه تبعیض آمیز باعث خواهد شد که عده‌ای از افراد جامعه در فرایند توسعه مشارکت نداشته و با اهداف توسعه همسو نباشند، و پیمودن مسیر توسعه را نیز با مشکل مواجه سازند در این بین عده‌ای از نیروهای جامعه حذف می‌شوند و احتمالاً طبقه‌ای که خود را ممتاز می‌داند نیروی خود را صرف حذف دیگران می‌کند و مقداری از نیروی آنها هم از بین می‌رود. این هدر رفتن نیروها و استفاده نکردن از همه امکانات جامعه، امری است ضد توسعه. همین مسأله درباره زنان می‌تواند اتفاق بیفتد. اگر جامعه‌ای با دید تبعیض آمیز نسبت به حقوق زنان بنگرد یقیناً مشارکت آنها را که نیمی از نیروی انسانی جامعه را تشکیل می‌دهند از دست خواهد داد؛ علاوه بر این که توسعه به معنای انسانی آن هم موضوعیت نمی‌یابد. در نابرابر دانستن افراد و برخورد تبعیض آمیز است که عده‌ای تحقیر شده و نیروی ابتکار و کارایی خود را از دست می‌دهند و این امر به خودی خود ضد توسعه است.

اعتقاد به رعایت حقوق دیگران نیز از لوازم اصلی برابر دانستن افراد است. بنابراین با درک نقش اعتقاد به برابری افراد جامعه اهمیت این عنصر فرعی نیز روشن است.

۵. چرا نظم‌پذیری جمعی یکی از پیش‌نیازهای مؤثر توسعه است؟
در سازماندهی توسعه‌ای، کار جمعی نقش عمده‌ای در فرایند توسعه دارد و اگر کسی نظم جمعی را نپذیرد و خود را با سیستم تطبیق ندهد، کار نظام مختل می‌شود چرا که در دنیای جدید همه امور تخصصی شده و تخصصی شدن کارها خود به معنای تقسیم کار است و در عین حال تقسیم کار خود نوعی نظم‌پذیری بوده و بدون اعتقاد به نظم و التزام به آن، به وجود نمی‌آید. توسعه، نیازمند پیش‌بینی، هدایت و برنامه‌ریزی است. اگر در جامعه‌ای نظم حاکم نباشد رفتارها، قابل پیش‌بینی و هدایت و برنامه‌ریزی نیستند برای اینکه بتوان رفتارها را پیش‌بینی و هدایت کرد باید افراد، نظم‌پذیر باشند. در حقیقت وجود روحیه نظم‌پذیری در نظام اقتصادی جامعه، نیروی انسانی مصروفه در این راه را سرو سامان می‌دهد و از هدر رفتن نیروها جلوگیری می‌کند. در همین روحیه نظم‌پذیری است که امکان ایجاد ثبات اجتماعی ممکن می‌شود، و می‌دانیم توسعه اقتصادی احتیاج به محیطی امن دارد چرا که در محیط امن است که امکان به کارگیری سرمایه‌ها ممکن می‌شود و...

روشن است که قید «جمعی» که در نظم‌پذیری جمعی به کار می‌بریم فقط به دلیل اهمیت این نظم در اجتماع و فرایند توسعه است و طبیعی است نظم جمعی بدون نظم‌پذیری فردی ممکن نیست بنابراین از لوازم نظم‌پذیری جمعی، نظم فردی است.

۶. چرا عدم تعارض فرهنگی در جامعه از پیش‌نیازها و عوامل مؤثر بر توسعه ژنتقی می‌شود؟

این عنصر برخلاف سایر عناصر مربوط به کلیت فرهنگ است نه مربوط به ویژگی یک عنصر خاص. عدم تعارض فرهنگی به معنای سازگاری عناصر فرهنگی یک جامعه به گونه‌ای است که یک عنصر آن، مستلزم نفی عنصر دیگر نباشد. تعارض فرهنگی لزوماً بین دو گروه از افراد جامعه وجود ندارد. حتی ممکن است یک فرد به نسبت پذیرفتن قسمتهایی از دو فرهنگ که

منشأهایی متفاوت دارند در برخورد با مسائل دچار تعارض فرهنگی شود. این عنصر با مسئله ثبات و امنیت رابطه تنگاتنگی دارد و همین ارتباط دلیل مؤثر بودن آن در توسعه می باشد. روشن است که بی ثباتی مانعی در برابر موفقیت برنامه های توسعه است. وقتی ثبات نباشد انباشت اطلاعات و تجربیات و سرمایه گذاری صورت نمی گیرد و بی ثباتی، امید و اطمینان به آینده را از افراد سلب کرده و باعث می شود که افراد به جلب منافع آنی و زودگذر تمایل داشته و کمتر به دنبال طرحهای بلندمدت باشند. (۳۲) در حالی که در توسعه اقتصادی ثبات، اطمینان به آینده، به دنبال طرحهای بلندمدت بودن و وسایلی از این قبیل سخت مورد نیاز است.

اما ثبات چگونه به وجود می آید؟ تصور می شود ثبات فقط از طریق همکاری و اعتماد متقابل آحاد مردم و مشارکت آنها در توسعه ممکن است. اعتماد متقابل و مشارکت آحاد جامعه در صورتی امکان پذیر است که جامعه دچار تعارض فرهنگی نباشد و این تعارض فرهنگی، به خصوص در جایی بیشترین ضرر را دارد که در مورد اهداف توسعه توافق نباشد یعنی مردم بر سراه اهداف توسعه، مجادله و منازعه آشتی ناپذیر داشته باشند. در آن صورت است که جامعه دچار تعارض و دو دستگی و تشتت خواهد شد و این تشتت باعث می شود که امنیت و ثبات از بین رفته و نتوانیم مشارکت همه آحاد ملت را در توسعه جلب کنیم. در صورتی که توسعه بدون مشارکت و ثبات اجتماعی امکان پذیر نیست. اینکه چرا جامعه دچار تعارضات فرهنگی می شود مطلبی است که در این مقاله مجال برای پرداختن به آن نیست (۳۳).

۷. چرا اعتقاد به توسعه از عوامل و پیش نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی است؟

اعتقاد به توسعه به این معناست که مردم واقعاً باور داشته باشند که باید توسعه پیدا کنند چرا که توسعه یک انتخاب است و فقط در سایه تلاش است که می توان به اهداف توسعه رسید. اعتقاد به توسعه با عقیده به جبر و اینکه

انسان را در برخورد با پدیده‌ها، عاری از اراده و اختیار بدانیم در تناقض است. چرا که توسعه یک انتخاب است و انتخاب مسأله‌ای است که بدون داشتن اختیار ممکن نیست و بدین جهت اگر جامعه‌ای معتقد باشد که تلاش افراد آن، تأثیری در سرنوشت آنها ندارد، این جامعه در راه توسعه گام بر نخواهد داشت و به علاوه مشکلات دوران گذار را نیز نمی‌تواند تحمل کند.

اکنون که تا اندازه‌ای دلایل مؤثر بودن عناصر هفت‌گانه فوق بر توسعه روشن شد. به اختصار دیدگاه اسلام را درباره تک‌تک آنها بیان خواهیم کرد:

اسلام و پیش‌نیازهای مؤثر بر توسعه اقتصادی

۱. اسلام و نگرش مطلوب نسبت به دنیا
در یک بررسی اجمالی، آیات و روایاتی را که درباره دنیا است، می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱. آیات و روایاتی که بیانگر مذمت دنیا است؛ در این دسته، دنیا با صفاتی نظیر لَهو و لعب^(۳۴) (سرگرمی و بازیچه) متاع قلیل^(۳۵) (بهره‌ای اندک)، تکاثر و تفاخر^(۳۶) (وسیله فخر فروشی و فزون طلبی) معرفی شده است.

۲. آیات و روایاتی که بیانگر مطلوبیت دنیا است؛ در این دسته دنیا، با صفاتی نظیر فضل الهی^(۳۷) خیر^(۳۸)، رحمت^(۳۹) و حسنه^(۴۰) معرفی شده است.

۳. دسته سوم تضاد بین این دو را روشن می‌سازد، به عنوان نمونه مفاد آیه زیر تا حدودی این تضاد را مشخص می‌کند:

ان الذین لایرجون لقاءنا و رضوا بالحدیوة الدنیا و اطمأنوا بها هم عن آیاتنا غافلون اولئک ما واهم النار بما كانوا یکسبون

کسانی که امید لقای ما را ندارند (اعتقاد به آخرت ندارند) و زندگی دنیا را پسندیده و به آن آرام گرفته‌اند و آنهایی که از نشانه‌های ما بی‌خبرند جایگاهشان به سزای اعمالی که انجام می‌دهند در آتش است.

نتیجه‌ای که از محتوای این آیه می‌گیریم این است که علت مذمت دنیای بی‌اعتقادی به قیامت و منحصر کردن زندگی به حیات دنیایی (رضوا الحیوة الدنیا) است.

پس دنیایی مذموم است که در جهت آخرت نباشد و بنابراین دنیا، ذاتاً مذموم نیست و اگر به منظور اهداف آخرت باشد نه تنها مذموم نیست بلکه مطلوب نیز می‌باشد. در همین رابطه علی (ع) می‌فرماید: بالدنیا تحرز الاخرة (۴۱) یعنی به وسیله دنیا آخرت به دست می‌آید.

بررسی مفصل دنیا از دیدگاه اسلام در این مقاله امکان پذیر نیست و ما در جای دیگری به آن پرداخته‌ایم و نتایج نهایی آن بررسی در خصوص دنیا و ثروت اندوزی به شرح زیر است:

۱. کسب ثروت و سود و دنیا طلبی به عنوان هدف مطلق مردود است؛
۲. دنیا و کسب مال می‌تواند وسیله کمال معنوی انسان باشد؛
۳. برای دستیابی به آخرت مطلوب باید از دنیا گذشت و کسی که دنیا را نداشته باشد آخرت را هم ندارد؛
۴. ترک دنیا و رهبانیت، به بهانه رسیدن به آخرت از دیدگاه اسلام مردود است؛
۵. تمایلات و علایق فطری انسان به امور این دنیا در صورتی که با اهداف آن سرا مغایر نباشد پذیرفته شده است؛
۶. برای نیل به کمال و تعالی، باید حداکثر بهره‌برداری را از دنیا نمود.
۷. تضادی که در خصوص دنیا و آخرت در متون دینی است ناظر به هدف قرارداد آن دو یا هدف قرارداد دنیا و برخورداری از آخرت است ولی بین هدف قرارداد آخرت و بهره‌برداری از دنیا هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد. چرا که رابطه دنیا و آخرت از نوع رابطه ناقص و کامل است. هدف قرارداد ناقص (دنیا) مستلزم محرومیت از کامل است ولی هدف قرارداد کامل، مستلزم محرومیت از ناقص نیست، بلکه مستلزم بهره‌مندی از آن به نحو شایسته است نتیجه اینکه دنیایی که اسلام معرفی می‌کند به هیچ وجه

مخالف دستیابی به توسعه نیست بلکه اگر به منظور اهداف متعالی انسانی باشد حداکثر بهره‌مندی از آن نیز مطلوب می‌باشد. (۴۳)

۲. اسلام و حاکمیت نگرش علمی و توجه به نقش عقل
تعقلی که به‌عنوان اساس مدرنیته مطرح شده است تعقل ابزاری (Rationality Instrumental) است در این نوع تعقل، حسابگری و فایده طلبی به‌عنوان رفتارهای انسانی مطرح است. جنبه‌های مثبت این بعد از تعقل مورد تأیید اسلام است. اسلام مسلمانان را دعوت به تقدیر معیشت و برنامه‌ریزی در زندگی و عدم اسراف کرده است. اسلام بالاتراز این به تعقل ارزشی (Rationality Value) نیز اعتقاد دارد. چنانچه در تعالیم دینی آمده است: «العقل ماعبد به الرحمن» یعنی عقل، چیزی است که خدای مهربان به‌وسیله آن عبادت می‌شود.

در مجموع، عقل از جایگاه بس بزرگی در اسلام برخوردار است. در تعالیم دینی عقل به‌عنوان سرآغاز همه کارها و نقطه شروع و مایه استحکام و آبادانی همه آنها (۴۴)، حجت پنهان الهی، (۴۵) گرمی‌ترین مخلوق خدا، (۴۶) و مایه رستگاری (۴۷) مطرح شده است.

در خصوص جایگاه علم نیز باید گفت کسانی که مختصر آشنایی با تعالیم دینی دارند به جایگاه رفیع علم و عالم در این مکتب آگاهند. در جایگاه رفیع علم همین بس که در تعالیم دینی، علم مایه نجات انسان از آتش (۴۸) است و فراگیری آن بر همه واجب (۴۹) بوده و نه فقط راه رسیدن به بهشت (۵۰) است بلکه بهشت در جستجوی جوینده‌اش (۵۱) بوده و جستجویش بر هر زن و مرد مسلمان، فریضه (۵۲) و تحصیل آن نه محدود به زمان (۵۳) و نه محدود به مکان (۵۴) و کسب آن از هر عبادتی برتر است. (۵۵)

نزدیک به چهارهزار حدیث معتبر درباره ارزش علم، فقط در کتاب میزان الحکمه جمع‌آوری شده است. نزدیک ۱۵۰۰ بار در قرآن از علم، تفکر، اندیشه، رأی و... سخن به‌میان آمده است.

ارزش علم تا آنجاست که حتی گفته شده اگر جهالت و نادانی جایز بود تکلیفی در عالم نبود و کتابی بر پیامبری فرود نمی آمد و کسی به پیامبری برانگیخته نشده بود. به خاطر همین بینش بود که اسلام در هر سرزمینی پای می نهاد دانش را همگانی میکرد و با اینکه چیزی به نام طلب علم مطرح نبود و تحصیل آگاهی و شناخت وظیفه محسوب نمی گشت، تحصیل علم امری حتمی و عمومی می شد. خلاصه آنکه هر جا که اسلام حکومت می کرد، علم و دانش و ادب به سرعت پیشرفت می نمود، به طوری که در دوران شکوفایی تمدن اسلامی شاخه های علوم به پانصد رشته رسید. این توجه به علوم، مختص علوم دینی نبود، بلکه هر علمی و از جمله علوم طبیعی از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند، چراکه از دیدگاه مسلمانان علوم شاخه های یک درخت و منشأ همه خداست. بنابراین همه آنها را قابل احترام می دانستند و این مسأله ای است که از آن به «وحدت علوم» یاد می شود.

۳. اسلام و آزادی ابراز اندیشه

آزادی ابراز اندیشه، فرع اعتقاد به حاکمیت علم و فرع توجه به نقش تعقل است و از آنجایی که اسلام به حاکمیت علم معتقد است و انسانها را به تفکر و تعقل دعوت می کند، بنابراین به طور طبیعی موافق آزادی ابراز اندیشه نیز می باشد، البته به طور صریح نیز در تعالیم دینی بر آزادی اندیشه تأکید شده است. مثلاً قرآن می فرماید: «بشارت دهید به بندگانم، آنهایی که بر سخنها گوش فرا می دهند و از بهترین و نیکوترین آن تبعیت می کنند». (۵۵) در جای دیگر قرآن کریم تحمیل عقیده بر دیگران را جایز نمی داند و می فرماید: «در پذیرفتن دین هیچ زور و اجباری نیست». (۵۶)

قرآن کریم علیه هرگونه تقلید در سنتها، و جمود فکری اعلان جنگ کرده و همچنین تسلیم عقل بشری را در برابر اساطیر و افسانه ها یا نظرات دیگران بدون تعقل و تأمل مردود دانسته است. هدف اسلام از ترویج این آزادی فکری آنست که عقل استدلالی را در جان مسلمانان رشد دهد (۵۷).

بدین جهت مسلمانان موظفند اصول دینی خود را با استدلال قبول کنند و نمی‌توانند بدون دلیل چیزی را بپذیرند، به طوری که در مورد باورهای نادرست مشرکین می‌فرماید:

تلك امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین
یعنی اینها باورهای آنهاست بگو برای این باورهای خود دلیل بیاورید اگر راست می‌گویید.

چنانچه ملاحظه می‌شود یک مسلمان نباید بدون دلیل چیزی را قبول کند و یا پیرو دیگری باشد.

بلکه هر عقیده و ایمانی را باید با برهان و مستدل بپذیرد و لازمه این تکلیف اعتقاد به آزادی اندیشه است.

آزادی در اسلام از چنان اهمیتی برخوردار بوده که بعضی از مورخین یکی از دلایل گرایش به اسلام و گسترش روزافزون آن در صدر اسلام و قرنهای بعدی را همین مسأله می‌دانند.

۴. اسلام و اعتقاد به برابری و رعایت حقوق دیگران
اعتقاد به برابری افراد و رعایت حقوق دیگران از اصول اولیه اسلام محسوب می‌شود.

در قرآن، برابری همه افراد از هر نژاد و گروه و قبیله‌ای، به عنوان اساسی‌ترین حقوق بشری پایه‌گذاری^(۵۹) شده و در روایات هم این مسأله با تعبیر مختلف بیان شده است. پیامبر می‌فرماید: «مردم مانند دندانهای شانه هستند و همه با هم برابرند». اگر در دنیای غرب ملاک طبقه‌بندی افراد براساس نژاد و خون برداشته شده و برتری انسانها فقط به تلاش افراد در میزان کسب ثروت و افزایش تولید می‌باشد، در اسلام ضمن اینکه همه ابنای بشر در انسان بودن یکسان هستند در عین حال در فعالیتهای اجتماعی صرفاً به ملاکهای مادی توجه نمی‌شود و افراد با ملاکهای واقعی مانند تقوی که بر سر به دست آوردن آن، تطالب و پنجه به رخ یکدیگر کشیدنی پیش

نمی آید، سنجیده می شوند. بنابراین مساوات حقیقی این است که امکانات مساوی برای همه افراد فراهم شود تا اگر کسی همت داشته باشد در هر کجا و در هر طبقه ای که هست در پرتو لیاقت و استعداد و بروز فعالیت به کمال برسد و این در واقع معنای برابری است.

اما مقدم داشتن شخص متقی بر دیگران برتری حقوقی نیست زیرا نزد قرآن از نظر حقوقی حتی رسول خدا با دیگران یکسان است، بدین جهت برتری به تقوا، برتری فضیلتی است و بس.

اسلام علاوه بر مسأله مساوات و برابری نوع افراد، در میان مسلمانان نوع عالی تری از مساوات را مطرح می کند و آن «برادری» است. در مساوات برادری، دوستی و صمیمیت متقابل و گذشت و ایثار افراد نیز موجود است. بنابراین اسلام مسلمانان را برادر یکدیگر خوانده است و شاید علت اینکه قرآن مسلمانان را برادر خوانده نه سایر روابط خویشاوندی این است که در رابطه برادری، تساوی نیز موجود است.

روشن است با این دیدگاهی که اسلام در خصوص برابری انسانها و برادری مسلمانان ذکر کرده، هدف مشارکت همه جانبه مسلمانان در توسعه از نظر عدم تبعیض بین افراد، بیش از پیش تأمین خواهد شد.

۵. اسلام و نظم پذیری

اسلام نظم و برنامه ریزی را مورد تأکید قرار داده و این مسأله با دو شیوه قابل استنباط است: یکی تأکیدات صریحی است که در تعالیم دینی در این مورد صورت گرفته و افراد را به رعایت نظم دعوت کرده و دیگری یک رشته مقررات و دستورهای اسلامی است که لازمه انجام آنها رعایت نظم و پذیرفتن آن در همه شؤون زندگی می باشد.

از جمله تأکیدات صریح اسلام درباره رعایت نظم، این سخن علی (ع) است که فرمود:

شما را (ای حسن و حسین) و همه فرزندان و بستگان و هر که را که نوشته من

به او برسد به پرهیزگاری و تنظیم امور سفارش می‌کنم. (۶۰) و همین‌طور در روایات آمده است که حسابگری در زندگی و نظم در درآمد و مصرف آن، نشانی از دینداری است (۶۱)

امام کاظم می‌فرماید: اوقات خود را به چهار قسمت تقسیم کنید،

۱. برای عبادت و پرستش خدا

۲. برای امور زندگی و کار و فعالیت و تأمین معاش

۳. برای معاشرت با دوستان

۴. برای تفریح و لذت‌های حلال

خلاصه مسأله نظم و انضباط در اسلام تا آنجا مهم است که گفته شده بی‌نظمی و بی‌برنامگی در معیشت و زندگی، موجب فقر و بیچارگی می‌شود. سیره عملی ائمه مانند استقرار حکومت اسلامی در صدر اسلام و شیوه زندگی آنها همه از نظم در حیطة اجتماع و فرد حکایت می‌کند.

بسیاری از دستورات اسلامی به طور ضمنی دلالت بر لزوم رعایت نظم دارند. مانند حرمت اسراف و اتلاف در منابع، مسئولیت انسان در برابر عمر و گذشت زمان، انجام عبادات در موعد مقرر، تقدیر معیشت و لزوم توجه به رشد و تعالی و کمال انسان که همه مستلزم داشتن نظم و برنامه در زندگی است.

۶. اسلام و عدم تعارض فرهنگی در جامعه

گفتیم علت تعارض فرهنگی در جامعه این است که عناصر فرهنگی در یک جامعه منشأهای متفاوتی دارند اگر ما فقط از فرهنگ دینی الگو برداری کنیم مسلماً تعارضاتی نخواهیم داشت چرا که در آن صورت منشأ همه عناصر فرهنگی، دین خواهد بود. و از آنجایی که بین عناصر دینی تعارضی وجود ندارد، بنابراین عناصر فرهنگی متأثر از تعالیم دینی با هم در تعارض نخواهند بود. (۶۳)

۷. اسلام و اعتقاد به توسعه

از نظر اسلام با توجه به تعریفی که از توسعه ارائه شد می توان گفت اعتقاد به توسعه امری فطری است، چرا که در توسعه، دست یافتن به یک «وضعیت مطلوب» مد نظر بوده و دست یافتن به یک «وضعیت مطلوب» بیان دیگری از مفهوم تکامل انسان است.

از نظر اسلام، انسان به طور فطری کمال طلب است و این کمال خواهی در همه ابعاد مطرح می باشد. بدین جهت توسعه اقتصادی می تواند مقدمه این کمال باشد بنابراین یک فرد مسلمان به طور طبیعی باید به توسعه به معنای وضعیتی که در آن امکان تکامل انسان وجود دارد، معتقد باشد.

از دیدگاه اسلام، افراد از عنصر اختیار برخوردارند و این اولین نکته ای است که برای اعتقاد به توسعه و تحول و ایجاد دگرگونیهای حساب شده توسط انسان، لازم و ضروری است. اگر افراد معتقد به جبر بوده و برای خود انتخاب و اختیاری قائل نباشند، هرگز نمی توانند آفرینندگان بنای عظیم توسعه باشند.

بنابراین چون اسلام، انسان را کمال طلب و مختار می داند و اعتقاد به توسعه از لوازم این دو محسوب می شود، در نتیجه خود به خود اعتقاد به توسعه و کمال مورد تأیید اسلام نیز می باشد.

از مجموع مباحث گذشته به این نتیجه می رسیم که اسلام با عناصر هفتگانه فوق که به عنوان عناصر فرهنگ توسعه معرفی شده مخالفتی ندارد و بنابراین فرضیه مقاله مبنی بر اینکه اسلام هیچ تعارضی با عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه ندارد، رد نشد.

به علاوه به طور قطع می توان اظهار داشت در اسلام عناصر فرهنگی دیگری وجود دارند که تقویت و احیای آنها می تواند در میان مسلمانان توسعه برانگیز باشد و از جمله می توان به موارد

زیر اشاره کرد:

۱. فرهنگ کار و تولید در اسلام
 ۲. پیوستگی مادیت و معنویت
 ۳. دعوت اسلام به آراستگی
 ۴. مذمت فقر مالی
 ۵. حرمت اسراف و تبذیر
 ۶. مبارزه با خرافات
 ۷. دعوت به تعقل
 ۸. حجیت و ملاک بودن خرد بشری
 ۹. تشویق به روشهای تجربی
 ۱۰. رعایت نظم و برنامه ریزی
 ۱۱. دعوت اسلام به «محکم کاری»
 ۱۲. اعتقاد به جامعه آرمانی
 ۱۳. انعطاف فقه نسبت به شرایط مختلف
 ۱۴. فراخوان اسلام به علوم و فنون و صنایع
 ۱۵. اعتقاد مسلمانان به قدرت و عزت
 ۱۶. موظف شدن مسلمانان به آباد کردن زمین
 ۱۷. دعوت مسلمانان به داشتن روحیه اقتباس خلاق از دیگران
 ۱۸. عناصر مساعد دیگری در فرهنگ اسلامی نظیر دفاع از حقوق و آزادیها، عدالت، برابری، صلح و همزیستی و حفظ محیط زیست. که همه توسعه برانگیزند. البته تقریباً همه این عناصر در هفتگانه‌ای که ذکر کردیم وجود دارد.
- بررسی دقیق هر یک از موضوعات سابق‌الذکر می‌تواند موضوع یک مقاله مستقل باشد که برای جلوگیری از اطاله کلام از توضیح مختصر آنها هم خودداری می‌کنیم.

در پایان یادآوری می‌شود از مباحث گذشته این نتیجه به دست می‌آید، که اسلام نه فقط مخالف با عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه نیست بلکه در درون خود دارای عناصری است که احیای آنها می‌تواند توسعه برانگیز باشد. به عبارت دیگر اسلام به بهترین نحو و در عالی‌ترین شکل خود فرهنگ توسعه را داراست و این مسلمانان هستند که باید این فرهنگ را با تاسی از